

در بیان بعضی از احوال آنحضرت بعد از شهادت امیرالمؤمنین علی است

۱۰۱

برای آن بود که آنجا که حضرت بود و آنجا که صلوات بر او بود و واجب گردید بر کافه مؤمنان پس صحابه گفتند یا رسول الله چگونه صلوات فرستیم بر تو فرمود که اللهم صل علی محمد و آل محمد پس واجبست بر مسلمانان که با صلوات بر حضرت و سالت بر مصلوات بفرستند و ختم خمس غنیمت را حلال گردانید از برای رسول خود در کتاب خود برای او مقرر ساخت و از برای ما نیز از خمس حصه قرار داد مثل آنچه از برای پیغمبرش قرار داد و حرام گردید بر آن حضرت نصبت نمودن و بر ما نیز حرام گردید تصدیق و پذیرش ما را داخل گردانید در هر چه پیغمبر خود را و آن داخل گردانید و ما را بیرون کرد از هر چه پیغمبر خود را و ایان بیرون گردید که منافق است که خدا ما را بان گرامی داشته است و فضیلتی است که حقیم ما را بان بر سر بر بندگان و بادتی داده است پس فرمود که کافران اهل کتابانکار و نبوت او کردند و با او محابه نمودند حق یقین فرستاد که قتل آنرا ندید اینها نا و بنائکم و سالتان و شانتان و سالتکم و انفسا و انفسکم ثم یقتل فیما یغنی الله علیکم انهم پس حضرت رسالت بعوض جای خود پادیم را بر او و از فرزندان من و برادریم و او از زنان ما و در غایت و بزرگواریم اهل در و گوشت و خون و و جان و و مال و و ما از او بودیم و او از ما بود باز حق تعالی صبر ما را که اتمام بر ما بداد پس بعد از آن که اهل بیت و بطهرت و بطهرت چون به مطهر نازل شد حضرت جمع کرد برادریم و مادرم و پدریم و او در خانه ام سیده بوده و چهار نفره با خود در در و بر عباد داخل کرد گفت خداوند اینها اهل بیت منند اینها اهل بیت منند پس بر طرف کوا از ایشان و حضرت را و پال کردن ایشان پال گردانید پس ام سیده گفت که من داخل شوم با ایشان یا رسول الله حضرت فرمود که خدا ترا و محبت کند تو بر چنینی و عاقبت تو پیغمبر است چه بسیار و اخراج من از تو و لکن این امر مخصوص من و ایشانست بعد از زول این به تادقت و فائز آن حضرت هر روز در وقت صبح حضرت رسالت بدو در خانه ما می آمد و میگفت الحسنین بر حاکم الله این به را میخواند و میرفت و امر کرد آن حضرت که در دهائی که مردم بگویند کثرت اند به بنده بفرماید و خانه ما چون در این باب با آن حضرت سخن گفتند فرمود که من از این سخن خود در شما و انبیا ام و در علی را نکشوده ام و ایکن من منافع منکم آنچه را خدا بمن وحی کرده است خدا مرا امر کرده است که آن در ها و ابه بنام و و او را بکشایم پس بعد از آن کسی جنب داخل مسجد نمیتوانست شد بفرمود رسوا چند و پدریم علی بن ابیطالب این گرامت و فضیلتی بود که خدا ما را بان مخصوص گردانید اینک معاویه است و در خانه پدریم و در خانه حضرت رسول است و در مسجد آن حضرت و منازل ما در میان منازل آن حضرت است زیرا که حقیم چون امر کرد حضرت رسول را که مسجد را بنا کند با ما را می دیند و پیغمبر خود در خانه بنا کرده خانه برای خود و زنان خود و هم که در میان همه بود برای پدریم بنا کرده مراد از بیت مسجد مطهر آن حضرت و انبیا اهل بیت و اهل بیت ما این که خدا ما را پال و مطهر ساخت اینها الناس اگر سالتا با بستم و فضیلتها و گرامتها که خدا ما را بان مخصوص ساخته است بشاوم هر سه تمام نخواهد شد منم فرزند پیغمبر شیرین و زیاده و شریح منیر که حق یقین او را در محبت عالمیان گردانیده و پدریم علی را و مؤمنانست و شبیه هر گشت و او به پسر خود عوی می کند که من و او را از اهل خلافت دانسته ام و خود را اهل آن ندانسته ام و دروغ میگوید بخدا شوکند که من و او را از مردم بخلاف مردم در کتاب خدا و سنت رسول خدا و لکن ما اهل بیت همیشه خائف و مظلوم و مقهور بوده ایم از روزی که حضرت رسالت از دنیا رفته است ناخال پس خدا حکم کند میان ما و آنها که بر ما ظلم کردند و حق ما را غضب کردند و برگردن ما سوار شد و مردم را بر ما منع کردند حصه ما را که در کتاب خدا برای ما مقرر شده است از خمس و غنایم و کسی که از ما منع کرد از ما و ما قاطعه میراث او را از پدرش من کفی و اینچنین نام میبریم و لکن بخدا شوکند یا دیکم که اگر مردم سخن خدا و رسول را میشنیدند هرگز به آسمان برکت خود را بر ایشان مبارکند و در شمشیر و این امت بر روی یکدیگر کشیده نمیشد هرگز به نفعهای خدا و آخرتی و شادمانی خود دند تا روز قیامت و توطیع در خلافت نمیتوانستی کرد ای معاویه و لکن چون دور و زاول خلافت را از مقدس کرد بودند و او کان امامت را منتزاع گردانیدند قریش در میان خود منافعه کردند و دان و دست بدست گردانیدند تا زمانه آمدی که از میانان را بنایمانا آنکه مثل تو کسی طمع در خلافت گردانید و به اجتناب تو نیز بکدام توطیع خواهند کرد بجهت حق که حضرت رسالت فرمود که هر منی که مرد برادر و میان خود والی گردانند و در میان ایشان از او دانا تر می باشد پس سنده ام ایشان را بابت به پیشی با آنکه برگردند بکجا آنچه ترانه کرده اند بجهت حق که ترانه کردند و در حق امیرالمؤمنین و وصی او بود و برادر

از کتب معتبره

گوشه برآمدند طاعت سامری خود کردند میدانشند که او خلیفه موسی است این امت شنیدند از حضرت رسول منکشفند باین
من که تو از من بمنزله هر قدر از موسی مکرانکه پیغمبری بعد از من نباشد که تو پیغمبر باشی و بدین رسول خدا را که او را نصیب کرد
از برای ایشان در غدیر خم شنیدند که خدا کرد از برای او بولايت که او ولی و مولای هر مؤمن و مؤمنه است مبالغه کرد که خدا
بغایبان برسانند حضرت رسالت از ترس قوم خود بغادر رفت در وقتیکه ایشان را بگو خدا دعوت میکرد ایشان را ده نعل
او کردند باوری بیاف که با ایشان جهاد کند اگر باوری می یافت هر شبهه با ایشان جهاد میکرد هم چنین پدرم بعد از حضرت
رسول استغاثه کرد از اصحاب خود و طلب یاری از ایشان نمود چون باوری بیاف دست از خلافت برداشتا کرباوری می
یافت با ایشان جهاد میکرد خدا او را معذور داشت چنانچه حضرت رسالت را معذور داشت هم چنین امت مرا و اگر آنست
باوری من نکردند و با تو بیعت کردند ای پسر حریب اگر باوران مخلصیم باقیم که با من در مقام فریب نبودند هر شبهه با تو بیعت نمی کرد
چنانچه حق نعم هر دو را معذور داشت در وقتی که قوشا و واضع کربا بودند با او دشمنی کردند هم چنین من و پدرم نزد
حق نعم معذوریم در وقتی که امت دست از من برداشتنند متابعت نمودند یاوری بیافتم احوال این امت با امتها گذشت
مثل یکدیگر است اینها التماس اگر طلب کنند در میان مشرق و مغرب مردم را که حدیث رسول خدا باشد و پدرش و حق رسول
خدا باشد نخواهند یافت بغیر از برادره حسین پس از خدا میرسند و کراه شوند با این حال چگونه اطلاع خدا خواهند کرد هرگز
نخواهند کرد بدو نسبت که من بیعت کردم با این و اشاره کرد بگو معاویه فرمود که این فتنه ایشان را برای شما و منفعت قلبی است
تا آنکه بمیرید و حق بر شما ظاهر گردد اینها التماس عیب کرده نمیشود بآنکه حق خود را بدیگری واگذارند عیب کرده میشود بآنکه
حق دیگر را عصب نامید هر امر حق نفع رساننده است و هر امر باطلی ضرر رساننده است باطل خود حضرت عتبه ای دیگر بغیر این
القاهره از منبر برآمد پس معاویه گفت بخدا سوگند از منبر فرورد بنامد تا فتنه بر من میسر شود یا خواهم که با وضو
بر شام پس دانستم که خشم فرو خوردن نریز مکرانست بغایت این باجوبه بستند معتبر روایت کرده است که سید بر صبر حضرت
امام عجل فرمود گفت چگونه امام حسن امام باشد و حال آنکه خلافت را معاویه گذاشت حضرت فرمود که پس کن او را تا ترنوبد با آنچه
که در آن مکرانست شعبان همه مشاغل میشدند و امر عظمی و میداد انبساط روایت کرده است مردی که او را ابو سعید منکشفند
بعد از حضرت امام حسن آمد گفت چرا مدافعه کردی با معاویه و ضلع کردی میبدانستی که خواهی داشت و مقام است و بغیر کشته
حضرت فرمود ایا من بخت خدا بر خلق نیستم و امام و پیشوای مردم نیستم بعد از پدر خود گفت بل فرمود ایا من آن نیستم که حضرت
رسول در وقت من و برادر من حسین فرمود که هر دو ما مانند خواه قیام یا مرا ما من بنمایند و خواه نشینند گفت بل فرمود پس من
بگفته آن حضرت امام خواه قیام یا مرا ما من و خواه نقاعد یا من خواه ضلع کنم و خواه جنگ کنم پس حضرت فرمود علت
ضلع من با معاویه علت ضلع حضرت رسول بود یا بنی ضمره و بنی شیب و علت ضلعی که با اهل مکه کرد در وقتی که از حد بیرون رفتند
اینها کافران بودند به تنزیه قرآن معاویه و اصحابش کافران ای ابو سعید هرگاه من امام باشم از جانب خداوند
عالمیان جائز نیست که کسی را میخواست بشهادت دهد در هر کاری که بعمل آورم خواه مصالحه و خواه محاربه هر چند در
حکمت و انچه کرده ام مخفی باشد یا نمی بینی که چون حضرت خضر کشتی را شکست و آن شیر را کشت و دود را بر باد داشت و
قول او را دشمن داشت برای آنکه وجه حکمت در آن فعلها مشبه بود چون حکمت آنها را بر او ظاهر شد واضحی که دید هم چنین
من نیز چنین است بر من بخت آمده بسبب ندانستن وجه حکمت در فعل من اگر من با معاویه ضلع میکردم بکشته من بر روی من
نماید مکرانکه کشته میشد و کتاب خبیث روایت کرده است که چون حضرت امام حسن با معاویه ضلع کرد مردم بخدا نشان
حضرت آمدند بعضی ملامت کردند او را و بیعت معاویه حضرت فرمود وای بر شما میبدانست که مزبک را کرده ام برای شما بخدا
سوگند که ان چه من کرده ام حیرانست از برای شعبان من از ان چه افتاب بران طالع میکرد ایا میبدانست که من امام واجب
الاطاعت شام و یکی از غیر من جوانان هشتم بصر حضرت رسالت گفتند بل پس فرمود ایا میبدانست که ان چه خضر کرد موجب
غضب حضرت موسی شد چون وجه حکمت بر او مخفی بود و ان خضر کرده بود نزد حق نعم عین حکمت و صواب بود ایا میبدانست
که هر یک از ما نسبت مکرانکه در کردن او بیعت از خلیفه جوری که در زمان او هست واقع میشود مکرانکه ما که حضرت عیسی

در بیان بعضی از احوال آنحضرت بعد از شهادت امیرالمؤمنین است

۱۰۳

در عقب او نماز خواهد کرد زیرا که حق تعالی ولادت او را محقق خواهد گردانید و شخص او را از مردم پنهان خواهد کرد برای آنکه احدی
 در کردن او بیعتی نباشد و هم فرزندان حسین است حق تعالی غیب او را طولانی خواهد کرد تا بعد از این او را بیرون خواهد آورد
 و ظاهر خواهد گردانید بعد از آن خود مصور و جوانی که کمتر از چهل سال داشته باشد برای آنکه مردم بدانند که حق تعالی
 بر همه چیز قادر است و این را وایت کرده است که چون خبر بر حضرت امام حسین زدند دو من این زمین و هیکل جعفری بخدا
 آن حضرت دفنان حضرت در رد و دالم بود گفت چه مصلحتی میباشد از این رسول الله بدو دستیک مردم بختند در این کار حضرت
 فرمود بخدا شوکند که معاویه از برای من بهتر است از این جماعت این ها دعوی میکنند که شیعه منند و اراده قتل من کردند
 و مال مرا غارت کردند بخدا شوکند که اگر از معاویه عهدی بکرم و خون خود را حفظ کنم و این مردم را قتل و عیال خود
 بهتر است از برای من از آنکه اینها مرا بکشند و ضایع شوند اهل و عیال و خودشان من بخدا شوکند که اگر من با معاویه بجنگ کنم طریقه
 ایشان مرا بدست خود میکشند معاویه بکشد بخدا شوکند که اگر با او صلح کنم و عمرم بماند بهتر است از آنکه بکشد او را به
 و مرا بخواهد بقتل رساند یا منت گذارد بر من و مرا بکشد و عاری باشد از برای منی هاشم تا روز قیامت پیوسته معاویه
 و فرزندان او منت گذارند بر ما و فرزندان ما و بر زننده و زنده ما را و می گفت یا من رسول الله شیعیان خود را میکشند
 مانند کوفتند که شبانی نداشته باشند حضرت فرمود حکم من اینست بدانم که اگر از قنات و راست گویان بمن دستیک
 بدو دستیک حضرت امیرالمؤمنین روزی مرگش و خرم دیدن وجود آنجس را شادی میکنی چگونه خواهد بود حال بود و وقتی که پدر خود را
 کشته بینی بلکه چگونه خواهد بود حال بود و وقتی که خلافت به بنو امیه برسد و امیر ایشان مردی باشد فراخ کلاه و کشاده شکر
 که هر چند طعام خورد سیر نشود چون بمرد در آسمان و زمین غد رگوبند نداشته باشد پس مسئولی خواهد شد بر شرق و در
 مغرب زمین و اطاعت خواهند کرد بندگان خدا پادشاهی و طولانی خواهد شد بختهای بدعت و ضلالت عمل خواهد
 کرد پس حق را باطل خواهد کرد و سنتهای حضرت رسالت را ضایع خواهد کرد مال خود را بخواهش و دوستان خود خواهد
 داد و مصالح ایشان نخواهد رساند در پادشاهی خود مومنان را ذلیل خواهد کرد تا سفاقت قوی خواهد گردانید مالهای خدا
 در میان باورانش پخش خواهد کرد بندگان خود و خدمتکاران خود خواهد گردانید در سلطنت او نخواهند رسد و خواهند شد
 و باطل غالب خواهد گردید ضالان و الضالین خواهد گردید هر که در حق با او دشمنی کند خواهد کشت و هر که در باطل با او دوستی
 کند گرامی خواهد داشت و در کار چنین فاسد خواهد بود تا آنکه حق تعالی در آخر الزمان مردم را برانگیزد و وقتی که روزگار بر
 مردم بسپارند باشد قهقاری مردم را فرو گرفته باشد پس تقویت خواهد کرد خدا او را بیک خود و یاودان او را بیک
 داری خواهد کرد او را با یات خود و نصرت خواهد داد و او را بر همه اهل زمین غالب خواهد گردانید که طاعت کنند او را
 اگر خواهند و اگر نخواهند و زمین و پرازه دالت و نور و برهان خواهد گردانید جمع بلاد قسرها بردار خواهند گردید
 در زمان او کافری نماند مگر آنکه ایمان بیاورد و دونه سقینانند مگر آنکه ضالع شود و در زمان او درندگان بیا بکند بکرم ضاح کنند زمین
 گاه خود را بر و باند و آسمان بر کتفهای خود را فرو برد و کتفهای زمین برای و ظاهر کرد و در چهل سال مالک جمیع زمین باشد پس چون
 حال کسی که امام او داد و باید و کلام او را بشنود بشنخ کنی پسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و وایت کرده است که روزی حضرت
 امام حسن و زین العابدین خود نشسته بودند ناگاه سوار آمد که او را سفیان بن یزید میگفتند گفت التلایم طلبک ای ذلیل کننده مومنان
 حضرت فرمود که فرود ای یقین میکنم پس فرود آمد پای شتر خود را بنیست بخدمت حضرت نشست حضرت فرمود چه دانستی
 که من ذلیل کننده مومنانم گفت برای آنکه امر امامت را از گردن خود انداختی و خلافت را با این طاغی ملعون گذاشتی که حکم
 کند بغير اینچه خدا فرستاده است حضرت فرمود تو بفرمودم که چرا چنین کردم از پدرم شنیدم که میگفت حضرت رسالت
 فرمود که شب و روز نخواهد گذشت تا آنکه والی شود بر این امت مردی فراخ کلاه و سینه کشاده که خورد و سیر نشود و او
 معاویه است پس این سبب چنین کردم که میدانستم او را می خواهند مدعی من بماند و نخواهد داشت پس فرمود برای چه نزد ما
 آمده گفت برای آنکه ترا در سنت ببینم فرمود بخدا شوکند که برای این آمده گفت منم بخدا که برای این آمده ام حضرت فرمود
 بخدا شوکند که دوست من را در میان ده اگر چه اسیر باشد در میان دیلم مگر آنکه نفع می بخشد با و محنت ما بدو رسیده بخدا

در بیان بعضی از احوال آنحضرت بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام

باب ۵
در بیان بعضی از احوال آنحضرت بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام

و خاندان و اهل بیت

گرفتند برای ضرر و آزار و آفت های دروغ فتنه کردند که مانع بودیم و کاری چند با نسبت دادند که مانع کرده بودیم برای آنکه مردم
و دشمنان ما گردان و عده این آثار شنبه در زمان معاویه واقع شد بعد از وفات حضرت امام حسن پس شیعیان ماده و غیره
که بودند و گمان داشتند کشتند و کشت و پاره کردند و هر که بخت ما را یاد میکرد با اظهار میل نبوی ما میفرمود او را بزدان می
بودند و مالش را غارت میکردند پس شنبه برای ما و شیعیان ما شدند و شد تا زمان عید ائمه زیاد که حضرت امام حسن
را شهید کردند پس بعد از آن حاج برای ایشان مسئولی شد و با انواع سپاسها ایشان را بقتل رسانید بطریقت و کافی عقوبتها با ایشان
و او را ساخت تا آنکه بمیزبانه رسید که اگر کسی را میبکشند که ملی است بازند بقا کافر است خوشتر می آید و از آنکه بگویند که
شبهه علیه السلام و احادیث دروغ در میان مردم چنان شایع شد مردمی که مردم او را بینگی یاد میکردند شایع و واقع
نیز است که او برهنه را وجود احادیث عظیمه و روایت میکرد در تفصیل و اثبات جور می که پیش کنشند اند و خاصیت
خلافت که پیش مرده اند بعد از آن احادیث واقع نبوده و انجیرت رسالت افرا کرده بودند آن سردگان میکرد که اینها
داستان از بسکه بسیار از مردم شنیده بود بیکان را شوق مردم قتل میکرد این شهر شویب از طریق مخالفان روایت کرده است
که روزی حضرت امام حسن با یزید بلبند نشسته بود و خرمای خود را میخوردند یزید گفت یا حسن من ترا دشمن میدانم حضرت فرمود
که راست میگوئی شیطان با یزید رت شریک شد و وقت جماع با مادرش شیطان با اب پدر بلبندت ضم شده است و از
این دو سگ هم رسیده با این سبب دشمن من گردیده و شیطان با حرب ضم شد و در وقتی که با مادر و اب و سگیان جماع میکرد
با این سبب اب و سگیان دشمن من بودند یزید و تو با این سبب دشمن من بود هر که عدالت ما اهل بیت را دارد و البته فرزند
زناست یا شریک شیطانست چنانچه حق تعالی در قرآن میفرماید که و شار کفر فی الانوال و الاولاد ابصار و ابیت کرده است
که روزی حضرت امام حسن در مجلس معاویه بود مردان با آنحضرت گفت که موی شارب تو زود سفید شده است حضرت
فرمود که سببش اینست که دهان ما بنویسم خوشبو میباشد و زنان ما دهان ما را میبوسند از نفس ایشان خوشادب ما سفید
میشود و دهان شما بنویسم چون بدبوست زنان شما از کندی دهان شما اعتراض میکنند دهان خود را بر پهلوی روی شما
میگذارند با این سبب غذا و شارب زود سفید میشود پس مردان گفت که در شبانی ها شام خضلت بدست که شهن جماع بسیار
دارد حضرت فرمود که از زنان ما بر داشته اند و بمردها ما داده اند و از مردان شما بر داشته اند بر زنان شما گذاشته اند
با این سبب از عهده زن بنویسم بر نمی آید مگر مرد هاشمی در کتاب احتجاج و کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده اند که
چون معاویه در ایام حکومت خود تخریج رفت و بعد بینه آمد مردم با استقبال او رفتند نظر کردند و میان ایشان کهی از پیش
داند بدیدند و او را خوش بنامد که مردم که استقبال او رفتند پس گفت که انصاری چه شدند و چرا با استقبال من نیامدند
گفتند ایشان پریشان و محال چند و هر که بجهت ما دارند که سوار شوند معاویه گفت شترهای ایکش ایشان چه شد پس بن
سعد که در آنروز بزرگ انصاری بود گفت که شتران خود را قانی کردند در روز بعد واحد که در خدمت حضرت رسول
با تو بود و تو جنک میکردند تا خدا اسلام را بپوشان ایشان غائب گردانید و شما نمیخواستید معاویه به ساکت شد پس بن
بن سعد گفت که رسول خدا ما را خبر دادی و است که بعد از او شترکاران بر ما غالب خواهند شد معاویه به گفت شما را چه امر
کرده است پس گفت ما را امر کرده است که صبر کنیم تا او را ملاقات کنیم معاویه به گفت پس صبر کنید تا او را ملاقات نمائید
پس معاویه به مجافهت رسید که جوی از قریش فتنه بودند همه از برای او برخاستند بغیر از عبداللّه بن عباس معاویه به
که ترا مانع نشد از برخاستن مگر کینه که از جنک صفین در دل داری از دهه میباش که ما طلب خون عثمان کردیم و عثمان
دشمن کشته شد این عباس گفت که عمر بن کشته شد چرا طلب خون او نکردی گفت همه را کافری کشت این عباس گفت عثمان
را کی کشت معاویه به گفت مسلمانان او را کشتند این عباس گفت همین جهت پس است از برای سکوت تو معاویه به گفت که ما
با طرف نوشنه ایم که مردم زبان از مناب علی بیندند تو نیز زبان از مناب علی بیند این عباس گفت ما را ظمی نیست باقی
از خواندن قرآن گفت نه این عباس گفت پس خواهی کرد ما را از گفتن معوق قرآن معاویه به گفت بلی این عباس گفت
بل واجب تر است خواندن قرآن با عمل کردن با معاویه به گفت ها با این عباس گفت پس چگونه عمل کنیم قمران و

در بیان بعضی از احوال انحصار بعد از شهادت امیر المؤمنین است

و معنی از تمیز نام گفت سوال کن معنی قرآن از کسی که ناپاک کند از اینجه تو را اهل بیت تو بان ناپاک میکنند بن عباس گفت قرآن باها
 من نازل شده است من معنی از احوال ابوسفیان برسم اینجا و به اباغی منگی ما را از آنکه عمل کنیم بحلال و حرام قرآن پس اگر اوست
 سوال نکنند از معنی قرآن هر چه اختلاف بهم خواهد رسید در میان ایشان و هلال خواهند شد گفت بخوانند قرآن را و
 ناپاک میکنند و او را بپای میکنند از برای مردم اباقی را که در شان شاه نازل شده است و هر چه غیر اینست روایت میکنند باین
 گفت حق نعم دو قرآن میفرماید که میخواهند فیر نشاندند نور خدا را بدینها خود و خدا ابا میکنند مگر آنکه تمام کند نو بخود
 هر چند نخواهند که قرآن معاویه گفت ای پسر عباس بحال خود باش زبان خود و نگاه دار اگر کوئی پنهان بگو و اشکار مکن
 چون بجایه رفت صد هزار درهم برای بن عباس فرستاد که زبان او را بپندد و امر کرد معاویه که منادیان و ندا کنند
 که امان ما بر طرف میشود از کسی که حدیثی روایت کند و منافق علی و اهل بیت او در انوقت بلبه اهل کوفه از همه کشیدند
 نرسد بسبب آنکه شیعیان در اینجا از باهای بگریختن بودند پس زبان او را از او آوی کرد بر کوفه و مضره چون انملعون
 شیعیان را مشناخت مدتی با حضرت امیر المؤمنین بود تفتی میگرد شیعیان مضرت را و از بر هر سنگ و کلوخی پیدا میکرد و
 ایشان را فضل میسر میسایند و ایشان را میترسانند دست و پا های ایشان را میبرید و بر دختان خوما عیاق میبکشد بد های
 ایشان را کو میگرد و ایشان را میزند و او را دبا میگرد تا آنکه همه ایشان را از عراق بیرون کردند تا در عراق شعله مگر
 کشه شده بایدار کشیده با محبوس بارانده و او را شده نوشت معاویه بحال و امرای خود در جمیع شهرها که در شهادت
 هجرت از شیعیان علی و اهل بیت او را قبول میکنند نظر کنند هر که از شیعیان و محبان او و محبان او اهل بیت او بوده باشند آنها
 که روایت میکنند مناقب فضایل عثمان را این را بشان از امترب خود گردانند و ایشان را اگر می دارند و هر که در مناقب و حدیثی وضع
 کند با روایت کند بنویسند بنام او و او نام بد و او را و قبیل او را نامن و اخلت دم و نوازش کم پس منافقان از هر بی موالی
 چنین کردند تا حدیث بسیار وضع کردند در فضیلت عثمان و خلعها و جانها و بخششهای عظیم برای ایشان میفرستاد پس
 بعد از شهادت این احادیث در هر شهر و در غایت میگردند مردم در اموال و اعتبار و بنا احادیث وضع میگردند هر که می آمد
 از شهر به از شهرها در حق عثمان متعجب و فضیلت روایت میگرد نامش را مینوشتند و او را مقرب میگردند جانها با دمی بخشد
 و قطایع و املاک میدادند مدتی بر این حال بودند پس نوشت بعالم خود که حدیث در باب عثمان بسیار شده در همه شهرها
 منتشر کرد بدین وقت مردم را ترخیب کنند برای آنکه احادیث وضع کنند در فضیلت معاویه که این احبت بگو و او را
 شاد تو میگرداند بر اهل بیت محمد شوار تری بد و حجت ایشان را بیشتر میبکشد پس امرای انملعون که در شهرها بودند نامهای
 او را بر مردم خواندند و مردم شروع کردند در وضع احادیث در فضایل معاویه در مردمی و شهرهای مینوشتند این احادیث
 موضوعه را و میبکشد او را میدادند که ایشان تعلیم اطفال کنند چنانچه قرآن تعلیم ایشان میکنند زنان و دختران
 خود را بپا میوزند تا آنکه محبت ایشان در دل همه جا کند و بر این حالتی ماندند پس زبان او را نوشت معاویه که قبیل او
 حاضرین بر دین علی و رای او بند معاویه با نوشت که هر که بر دین علی و رای او باشد بکشش ایشان را کشت و سبایا
 کرد معاویه بجمیع شهرها نوشت که تفتی کنند هر که بینه بر او نام شود که او علی و از ذیقت و ولد و ست میداد نام او را و او را
 عطا میگردند پس نامه دیگر نوشت با ایشان که هر که نامم سازند بخت علی بکشید او را هر چند ثابت نشود بهر شبه و همت و
 کافی در بر هر سنگ و کلوخی که ایشان را بایند بقتل رسانند پس چنان شد که هر کس را بکلمه یا بنه میبکشد و اگر کسی را
 نسبت بکفر و زند فیه میدادند او را میبکشد متعجب او نمیشدند اگر کسی را نسبت بتشیع میدادند این نبود بر جان خود در
 هر شهر از شهرها حضورش در مضره و کوفه حتی آنکه اگر یکی از شیعیان میخواست که سری بد بگری بگوید که عمل اعتقاد او بود
 بهرقت بجماعه او را و کوشش و میبکشد و از خادم و غلام او خبر میگرد با زبان سخن را با و میبکشد مگر بجا از آنکه فضیلهای مغلظه
 او را میداد و بیانیهای محکم از او میگرفت که گمان کند و افشا نکند روز بروز را میزدند تو میبکشد تا آنکه معاونان جو ر بسیار
 شدند و احادیث موضوعه در میان مردم منتشر شد و اطفال بر آنها نشونا کردند بدترین مردم در این باب فارسان قرآن
 بودند که از روزگار و مکر اظهاری خشم و روع میگردند خود را بر مردم برهنه کار میمودند از برای طمع دنیا و خوش آمدن

وزیر بای خود

در بیان بعضی از احوال آنحضرت بعد از شهادت امیرالمؤمنین است

۷۹۱

جودا حدیث دروغ می‌نویسند آنها را سبب فقر بخود نزد قاضیان و اهلان میگردانند باینجه سبب فقر ایشان میشود
اموال و معانی و قطایع از ایشان می‌یافتند مردم بسبب حسن خلقی که با ایشان داشتند این احادیث را از ایشان می‌شنیدند و
میگردند و خوب میدادند کسبیکه در میگردانیدند با اظهار شک و ران میجووندند با او و شیعی میگردانیدند این احادیث بدست عجم
و بکر افتاد که منعقد شدند باین بودند و نمی‌خواستند که افترا بخدا و رسول بکنند پس بنیاد افی این احادیث را قبول کردند و کار
کردند که اینها حقیقت اگر میدادند که اینها موضوعی و باطل است هرچند روایت میگردند کسبیکه اعتقاد با آنها نداشت دشمن
عیندا شدند پس در این زمان آنچه حقیقت نزد ایشان باطل است و آنچه باطل است نزد ایشان حقیقت است نزد ایشان دروغ است
و دروغ نزد ایشان راست است چون حضرت امام حسن شهید شد بلا وقتی سخت تر شد نمایند و دروغ از دستان خدا مگر
آنکه برخود توشان بود پاک شده یا دانه شده یا اواره شده پس از مرگ معاویه ملعون و سال حضرت امام حسن را
تج نمود با عبدالله جعفر و عبدالله بن عباس و حضرت امام حسین زنان و مردان بنی هاشم را جمع کرد و شیعه و موالی ایشان
را طلبید هر که از ایشان تجم کرده بود و نگوده بود و هر که در شهرها بود از آنها که میخواستند از حضرت و اهل بیت او دانه
کذاشتند آنکه از اصحاب حضرت رسالت را و فرزندان ایشان و از تابعین از انصار که معروف بودند بصلاح و عبادت مگر
آنکه جمع کرد ایشان را و همه را تکلیف تجم نمود تا آنکه از ایشان دروغی نماند از هزار نفر جمع شدند و حضرت امام حسین در سیر
برده خود بود اکثران جماعت از تابعیان و فرزندان صحابه بودند چون همه در چینه ان حضرت جمع شدند حضرت و بنا
ایشان برخواست و خطبه خواند حمد و ثنای الهی بخواند و پس فرمود که این ملعون طاعی یعنی معاویه کرد با ما و شما ان چه
دانستید و بدیدید و حاضر بود بد و خبر بشمارید من بخیر چیزی چند سوال کنم از شما اگر راست گویم مرا تصدیق کنید اگر
دروغ بگویم موافقت نکنید بشنود سخن مرد کمان مکنند گفتار مرا پس بگوید بد و تبوشها و قبیلهای خود از هر که این
باشند و اعتماد بر او داشته باشند و راد صوت کنند بگو آنچه دانستید زیرا که منع بترسم که این دین حق مندر سر کرده و
بر طر فرستاد خدا تمام کننده است نور خورشید را هر چند نخواهند که اقران پس نکذاشتن حضرت را به از قرآنرا که در شان اهل بیت
نازل شده بود مگر آنکه برایشان خواند و برای ایشان تفسیر کرد و نه چیزی که فرموده باشد در حق پدر و مادر و اهل بیت
ان حضرت مگر آنکه روایت کرد برای ایشان و هر یک از آنها که میفرمود صحابه میگفتند که چنین است ما شنیدیم و حاضر بود
و تابعان میگفتند بل ما شنیدیم از آنها که بار روایت کردند و اعتماد بر قول ایشان داشتیم هیچ چیز را نکذاشتیم مگر آنکه بگوای ایشان
بیان کرد جمیع حجتها را برای ایشان ظاهر کرد ایند در اخ فرمود شما را بخدا سوگند منم که چون بیکر بد و تبوشهای خود ان
چه گفتم نقل کنید هر که اعتماد بر او داشته باشد پس حضرت از من فرمود و آمد مردم منفرد شدند بشنید و شیخ طوسی
و بکران روایت کرده اند که چون خلافت بر معاویه مستقر شد بشیر بن ابی رطاه را بیخ فرستاد بطلب شیعیان امیرالمؤمنین
دوان وقت والی مکه عبدالله بن عباس بود چون او را طلب کرد نیافت و طفل میخواست را بدست آورد که در نهانست حسن و جمال
بودند و کسوها بر سر داشتند ان طفل بیکجا را سر برید چون جنماد ایشان رسید نزد یک بید که جانش مغارفت کند
مرتب در مصیبت ایشان نشاند چون عبدالله بن عباس رفت و معاویه در مجلس ائمه عون بشیر را ملاقات کرد معاویه باو گفت
میشناسی این مرد پسر را این کشنده پسر است گفت بل کشنده ایشان چه خواهد کرد عبدالله گفت کاش شمشیر منداشتم بشکست
شمشیر مرا بیکر خواست که شمشیر خود را بدد معاویه او را منع کرد گفتاف بر تو باد ای مرد پیر چه بسا را حق شمشیر خود را
میدهدی بدست کسبیکه در فرزند او را کشته کو با منمیدانی بکر بنی هاشم را بخدا سوگند که اگر شمشیر را با منمیدادی اول ترا میکشت
و بعد از ان مرا عبدالله گفت بخدا سوگند که اول ترا میکشتم و آخر بشیر را بشنیدم معتبر روایت کرده است که حضرت را نشا
لشکر بنی هاشم فرستاد فرمود که در فلان ساعت شب راه را که خواهند کرد پیش بکنید بجانب چپ چو از ان جانب بروید
مرد پرا خواهند دید در میان کوفتند ان خود راه را از او پیش بکنند خواهد گفت که طعام مرا بخور بد من شما را براه دلالت
مکنم کوفتدی از برای شما خواهد گفت و شما را ضیافت خواهد کرد بعد از ان شما را براه دلالت خواهد کرد پس سلام ملازم
بر شما بد و او را اعلام کند که من در مدینه ظاهر شده ام چون ایشان روانه شدند ان چه ان حضرت فرموده بود در وقت

کتاب بعضی از احوال آنحضرت بعد از شهادت امیرالمؤمنین است

(۸۹)

شد چون پنج شب و فتنه هم برین موخری را دیدند ایشان را ضیافت کرد چنانچه حضرت فرموده بود چون ایشان را برادر
 کرد فرموده و اگر کردند که سلام حضرت را بیاورند و از ایشان پرسید که آیا پیغمبر در مدینه ظاهر شده است گفتند بل در
 خدمت حضرت ماندند و ایشان شد بعد از آنکه گفتند که در خدمت ایشان حضرت ماند حضرت با و گفت که برو بجای خود چون حضرت
 امیرالمؤمنین را می شود بخدمت او برو پس عمر بن خطاب را خبر کرد و برکشید و بود تا و فتنه که امیرالمؤمنین بکوفه رفت آمد بکوفه در خدمت
 آن حضرت میبود و روزی آن حضرت را از او پرسید که آیا خانه داری گفت بل حضرت فرمود که خانه خود را بفرش و در میان
 مبله از خانه بگری که چون من از میان شما بروم و ایشان جور بعد از من ترا طلب خواهند کرد و مبله از دهانت نخواهند
 کرد و از ایشان نخواهند داد تا آنکه از کوفه بیرون خواهی رفت بگو موصول و در راه بمردم من کبری خواهی رسیدند و او
 خواهی نشست از او اب خواهی طلبید و اب خواهد داد از حال تو سوال خواهد کرد که حال خود را بگو و او را دعوت کری
 اسلام نمایند خواهد شد دست بزرگهای او بمال که حق تمامهای او را بیاورد و بخواهد کرد ایند و فتنه تو خواهد شد چون
 پاره را دیگر بروی بگوید خواهی رسید از او اب خواهی طلبید ترا اب خواهد داد و او هم از حال تو سوال خواهد کرد که حال
 خود را بگو و او را تکلیف اسلام بکن چون سلمان شود دست برد بهای او بکش که با حجاز من دیدگاه او روشن میشود و او
 نیز رفت و خواهد شد این دو رفتی و او را خبر خواهند کرد پس سواران از پی او خواهند آمد که ترا بگریزند و بک قطع موصول
 بن خواهند رسید و فلان موضع چون ایشان را مشاهده کنی از آب فرودای برو بگو غاری که در آن نرد بگریخت بدو نشانی
 که شربک خواهند شد در خون تو فاسقان جن و انس چون حضرت امیرالمؤمنین شهادت داد و ایشان معاویه طلب کردند و او را
 شهید کنند و از کوفه بگو موصول رفت آنچه حضرت فرموده بوده و دفع شد چون نبرد بک قطع موصول رسید بان و رفت و
 خود گفت که بالا رود و نظر کند بجانب کوفه آنچه ببیند مرا خبر دهد گفتند جوی از سواران میبینیم که می آیند پس از آب
 فرو دادند داخل شدند و آب را درها کردند چون داخل شدند فتنه سبای مداورا کردند سواران آمدند سبای او دادند
 گفتند این سبای است در حبس جوی او در آمدند و او را فتنه جوی او را دادند و سبای او را دادند و سبای او را دادند و سبای او را دادند
 سرش را جدا کردند و نبرد معاویه ملعون بردند حکم کرد که سرش را بر نیزه کردند و اقل سر را که در اسلام بر نیزه کردند و
 بود شیخ طوسی از حسن بصری روایت کرده است که گفت در زمان معاویه بجهنم رفتم بودم بطرف خواشان سر در آمدن و فتنه
 تابناک بود و روزی نماز ظهر را ادا کردم چون فارغ شد بر رفتم بر آمد بعد از آنکه گفت ایها الناس در اسلام شادانه
 عظمی و داده بدعی دفع شده از روزی که حضرت رسول از دنیا رفته تا حال چنین امر شنیعی نشده شنیدم که حرام
 شد و اصحاب او را که از بزرگان دین بودند معاویه بی قیاس بقتل رسانید اگر ستمنازان در تغییر این بدعت بدوی آیند
 منوجه شوند تا اخانت کنم و اگر کسی انکار این بدعت نخواهد کرد از خدا سوال میکنم که مرا در این زودی قبض روح کند
 از منبر فرود آمد و بخانه رفت و خای او سبب شده پیش از آنکه بنماز بگریزد و ابدا صفا بشوین از خانه او بلند شد و بر
 ای و اصل شد و کتاب خلیج روایت کرده است که چون معاویه حجر بن عقیل را شهادت کرد و در انزال حج آمد با حضرت
 امام حسین ملاقات کرد گفت ای ابو عبد الله شنیدی که با حجر بن عقیل و اصحاب او و شایر شیعیان و منوجه کردم حضرت
 فرمود که چه کردی ایشان گفت کتف ایشان را و کفر کردم و نماز ایشان کردم و در کتف حضرت خندیدند فرمود که این باعث خشم تو خواهد
 بود در روز قیامت خون خود را از تو خواهند گرفت و لیکن وقتی که ماد ولت پیایم و شیعیان را بقتل اوریم گفتن خواهیم کرد و نماز ایشان
 نخواهیم کرد و در کتف خواهیم کرد شنیدم آنچه میگوئی در باب علی و ما اهل بیت و عیال که نسبت به بنو هاشم میدی پس رجوع بقیع
 خود کن و خود انصاف بده که ان عیال را در نومشت پادار ایشان و بدیهای خود را بنظر او را از اندازه خود بدد و با معاودت
 و ندید بر عمر و عاص را در حق ما بعل میاورد که بزودی و بال اهل حال خود را خواهد بد فصل ششم در بیان کیفیت
 آن امام مظلوم کشتن اشهر با حاکم امامیه است که شهادت آن حضرت در انوماه صفر واقع شد بعد از هفتم آن ماه
 گفته اند بعضی ربیع ششم از سال چهارم و هم شریفان حضرت در انوشت بچهار هفت سال رسیده بود بعضی
 نه گفته اند اول شهر است چنانچه کاتبی بنده معجز از حضرت امام جعفر روایت کرده است که حضرت امام حسن چون از دنیا

در بیان بعضی از احوال انجمن بعد از ایشان امیر المؤمنین است

۹۰

دست عمر شریف او چهل و هفت سال بود در سال پنجم هجرت بعد از حضرت رسالت چهل سال زندگانی کرد و آن را به اجداد و ابوالمرج
 اصفهانی از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده اند که عمر شریف آن حضرت چهل و هشت سال بود پسندید و بکرازان حضرت
 کرده اند که چهل و شش سال بود و کتاب استیعاب گفته است که در وقت وفات آن حضرت خلاف کرده اند بعضی گفته اند که در
 پنجم هجرت بود و بعضی پنجاه و یکم هجرت نیز گفته اند و عمر شریف آن حضرت با چهل و پنج گفته اند و بعضی چهل و نه سال و چهار ماه
 و نوزده روز گفته اند این طایفه در کتاب خود گفته است که شهادت آن حضرت در پنجم شهر ربیع الاول سال چهل و نه از هجرت
 در کشف الغمّه از حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که عمر شریف آن حضرت در وقت وفات چهل و هفت
 سال بود در میان آن حضرت و برادرش حضرت امام حسین بعد مدت حمل فاصله بود مدت حمل حضرت امام حسین با عبد خود رسول
 خدا هفت سال ماند بعد از آن حضرت با حضرت امیر المؤمنین سی و سه سال ماند بعد از وفات حضرت امیر المؤمنین ده سال زندگانی
 کرد این شهر شوب روایت کرده است که حضرت امام حسن با اهل بیت خود فرمود که اگر کسی از من بزرگوارتر خواهد بود پسندید و بکرازان حضرت
 بزرگوارتر خواهد بود که نواز هر خواهد داد فرمود با کثرت من با زن من گفتند که انما لغونه را از ملل خود بیرون کن حضرت فرمود که
 چگونه او را بیرون کنم و حال آنکه ملک من بدست او خواهد بود و از آن چاره نیست اگر او را بیرون کنم جز او کسی را نخواهد کشت چنان
 مقتدر شده است پس بعد از آنکه زمانی معاویه و زهره فرستادند نزد آن حضرت پس روزی حضرت از او پرسید که آیا شریعت
 از پیش روی که بنی شام گفتند بر آن زهری که معاویه فرستاده بود داخل شهر کرد بان حضرت داد چون تناول نمود هان شام
 اثر زهره دیدن خود یافت فرمود که ای دشمن خدا مرا کشتی خدا ترا بکشد بخدا سوگند که حوض مرا بخوابی یافت و از آن فاسق ملعون
 دشمن خدا و رسول هرگز خبری نخواهد بد که کلبی بنده معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که اشعث بن قیس شریک شد
 در خون امیر المؤمنین و دختر او حیده زهر داد حضرت امام حسن را پس از آنکه شریک شد در خون حضرت امام حسین و طایفه و آنکه
 از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امام حسن با اهل بیت خود میگفت که من بزرگوارتر خواهم شد مانند رسول خدا
 گفتند که خواهد کرد این کار را فرمود که زن من حیده دختر اشعث بن قیس معاویه بنیان از برای او زهری خواهد فرستاد و امر
 خواهد کرد او را که بمن بخورد و گفتند او را از خانه خود بیرون کن از خود دور گردان فرمود که چگونه او را از خانه بیرون
 کنم هنوز از او کاری واقع نشده است اگر او را بیرون کنم کسی را بخورد و امر خواهد کشت و او را بر سر دم خدگ خواهد بود پس بعد از
 مدت معاویه مال بسیاری با زهر را نالی برای او فرستاد گفت اگر این را با امام حسن بخورد یا نه من ضد همداد در هم بنویسم
 و ترا بجنایت بر خود بزمی اوزم روزی آن مظلوم روزه بود و وزبهار کوی بود در وقت افطار آن حضرت بسیار تشنه
 بود و انما لغو شربت شری از برای آن حضرت از آن زهر داد و آن شهر داخل کرده بود چون حضرت بنی شام گفتند که این
 خدا کشته مرا خدا ترا بکشد بخدا سوگند که خلفی بعد از من بخوابی یافت ملعون ترا فرستاد داد خدا ترا و او را زهر داد و بعد از خود
 معتدب خواهد کرد پس در روز آن حضرت در دوا لم ماند بعد از آن بنجد بزرگوار و بد رعای مفدا خود ملحق گردید و متقا
 از برای انما لغونه و قابو عده های خود نکرد و بر او بود بکرمال را با و داد و او را بترید و بفرج نکرد گفت که با حکس و فاکند باز
 و فاق خواهد کرد کلبی بنده معتبر روایت کرده است که حیده دختر اشعث حضرت امام حسن را زهر داد با کثرتی از کنیزان
 آن حضرت آن کنیز زهر را قی کرد شفا یافت و در شکم آن حضرت مانند تاج گشایش پاره پاره کرد و کتاب خنجر روایت کرده
 است که مردی بخند حضرت امام حسن رفت گفت باین رسول الله کرد نهایی ما را از اهل کردی و ما شیعیان را غلامان بنده
 امیه گردانید حضرت فرمود چرا گفت بسبب آنکه خلافت را معاویه گذاشت حضرت فرمود بخدا سوگند که با و دی نیافتم اگر با و
 می یافتم شبت روز با او جنگ میکردم تا خدا میان من را و حاکم کند و لیکن شناختم اما کوفه او را امتحان کردم ایشان را و دانستم که
 ایشان بکار من بر نمی آیند عهد و پیمان ایشان را و طایفه نیست بر کفنا و کردار ایشان اعتمادی نیست با ایشان بامنت و دلالت
 با بنی امیه است این حضرت سخن میگفت که تا ماه خون از خلق مبارکش ریخت طشتی طلبید و طشت حملوا خون شد وادی گفت گفت باین
 رسول الله بنی حبش حضرت فرمود که معاویه زهره فرستاده و بخورد من داده اند از هر یک کرم رسیده و پاره های جگر منست
 که در طشت افتاده گفتند با خدا و انبیا حضرت فرمود که در مرثیه دیگر مرا زهر داد می بود انهم مرثیه ستم است و این مرثیه قابل

در بیان بعضی از احوال انجمن بعد از ایشان امیر المؤمنین است

در بیان بعضی از احوال آنحضرت بعد از شهادت

(۷۱)

کتابخانه

و انبست معاویه نوشته بود پادشاه روم که زهر کشند برای او فرستند پادشاه روم باو نوشت که در دین ما روا نیست که اهل
 کنیم بر کشتن کسی که ما مانع نماند معاربه باو نوشتن مردی را که میخواهم باین زهر بکشم پس انبست که در مکه بم و شهادت و
 دعوای پیغمبر کرده او خروج کرده پادشاهی پادشاه را طلب میکنند میخواهم این زهر را باو بخورانم عباد و بلاد را از او راجع نم
 هدایت بخش پادشاهی او فرستاد و این زهر را برای او فرستاد بخورن این زهر شرطها و عهدها از او گرفت و کتاب گناه
 بسند معاویه بن ابی امیه روايت کرده است که در مرض حضرت امام حسن که بان مرض از دنیا رفت بخند من و رفتم در
 پیش او طشتی گذاشته بود و پاره پاره حکر میبارید و در آن طشت می افتاد پرسیدم ای پسر من چرا خود را معالجه میکنی گفت ای
 بنده خدا من را بچه چهره علاج میتوان کرد گفتم آقا الله و آقا اله و اجعون پس بچای من ملوث شد فرمود که خبر داد ما را از سحر
 خدا که بعد از او دوازده خلیفه و امام خواهند بود باز ده کس ایشان از فرزندان علی و فاطمه اند و همه ایشان شهید میشوند
 پیغمبر باین مرض طشت را از پیش حضرت برداشتن حضرت کوبید گفتند پسر من رسول الله ما را موعظه کن فرمود که متهای سفر
 آخرت شود و نوشته آن سفر را پیش از رسیدن اجل تحصیل نمایند بدانکه تو طلب دنیا میکنی و عرق ترا طلب میکنند باو مکن
 اند و روزی که هنوز بنامده است بروزی که در آن هستی بدانکه هر چه از مال تحصیل نمائی زیاده از وقت خود در آن بجز
 شغلی که از خزینه دار دیگری خواهی بود بدانکه در حلال دنیا حساب است و در ارام دنیا عذاب مرتکب شیئهای آن شدن
 موجب عذاب است پس دنیا را نزد خود بمنزل مرداری دان و از آن مکر و مکر بفرید و آنچه ترا کافه باشد زهد در آن و روزی باشد
 و اگر حرام باشد در آن و روزی که گاهی نداشته باشی آنچه کوفه باشی بر حلال باشد چنانچه مینه حلال میشود در حال ضرورت
 و اگر عسای باشد عذاب کمتر باشد از برای بنیای خود چنان کار کن که گویا همیشه خواهی بود و برای آخرت خود چنان کار کن که گویا
 فرد خواهی بود اگر خواهی که عزیز باشی به قوم و قبیله و مهابت داشته باشی به سلطنت و حکم پس بیرون روان ملت محسنت
 جدا بشو طاعت خدا هرگاه ترا حاجتی دایمی شود و مضطر شوی یا که با مردم مضاحبت کنی پس مضاحبت شو یا کسب که مضاحبت او
 و جنبش تو باشد و اگر او را خدمت کنی ترا محافظت نماید اگر او را باواری طلب کنی ترا باری کند اگر سخن بگوئی ترا مضد بگوئی کند اگر نزد شیعی
 حمله کنی ترا قوی کند اگر دست دراز کنی با حسان و بنی دشت و از کند اگر رخنه در احوال تو ظاهر شود ترا سد نماید اگر سبکی از
 توبه ببیند ترا بشمارد و ظاهر کند اگر سوالی کنی از او عطا کند اگر شکایت شوی و سوال نکنی ابتدا کند اگر بلائی باو وارد شود
 تو از رده شوی یا بد کسی باشد که از او بنورسد مضیبتها بسبب بر تو وارد نکردد بلبها در وقتی که حقوق ضرورت به لازم شود
 ترا و انکار داد اگر در وقت موی یا بیکدیگر نزاع کنند ترا بر خود اختیار کند چون مضان ایجا از نشانش با پیچار سپند نفس مبارکش منقطع
 شد و نکش زد شد پس حضرت امام حسین از در آمد با او شد بنی الا سود برادر بزرگوار خود داد و بر گرفت سر مبارک
 او را و میان دو دیده اش را بوسیدند و او نشست و از بس با یکدیگر گفتند پس ابوالاسود گفت آقا الله و آقا اله و اجعون
 گویا که خبر فوت امام حسن باو رسیده است پس حضرت امام حسین را و معی خود گردانیده اش را و امامت را باو گفت و دایم خلا
 و باو سپرد روح مقدسش بر باض خدش پرواز کرد و در روز پنجشنبه در انوار ماه صفر در سال پنجاهم هجرت عمر مبارک و کشتن در آن
 وقت چهل و هفت سال بود و در بقیع مدفون گودید در کشف القبر و ابی کوده اسناد عمر بن اسحق که گفت من با مردی بخندم
 حضرت امام حسن رفتم که او را عبادت کنم فرمود هر چه خواهی سوال کن گفتم بخدا شو کند سوال میکنم تا خدا ترا عافیت بدهد
 و حالت خفت از تو سوال کنم پس برخواست بغضا حاجت رفت و برگشت فرمود از من سوال کن پیش از آنکه نوالی سوال کرد
 گفتم بلکه سوال میکنم تا خدا ترا عافیت دهد فرمود که الحال پاره آن بگر من بزرگوارم چندین مرتبه زهر داده بودند
 و هیچ بار مثل این مرتبه نبود چون روز دیگر بخندم آن حضرت رفتم دیدم که در کار رفتن است حضرت امام حسین بر بالین
 او نشسته است پس حضرت امام حسین گفت ای برادر ترا کان داری که این معامله با تو کرده باشد امام حسن فرمود برای چه
 سوال میکنی خواهی در انفلادری گفت بل حضرت فرمود اگر آن باشد که من گمان دارم پس خدا بخواهد ترا سزاوار
 عفویت دنیا و اگر او نباشد میخواهم که ببینم برای من کشته شود انبساط و ابی کوده است که چون رفت و فاشان حضرت
 شد فرمود که مرا بجزایر برید تا با طرف سلمان نظر کنم چون آن حضرت را بصر بر بردند گفت خداوند جان خود را که عزیزترین

در بیان بعضی از احوال آنحضرت بعد از شهادت ائمه اربعین است

۷۱۰

جاهاش پیش من در رضای بود ادم و از فضا من خود گذشتم از برای رضای تو که کنی و ابغوض من فضا من نکند کابنی و بنده من
 از حضرت امام محمد باقر و ابی کوده است که چون رفت حضرت از حضرت امام حسن شد حضرت امام حسین را طلبید فرمود ای یار
 کرامی تو و صفت من یکم بوی منی چندین جفت کن و صفت مرا چون من زده با بر دم مرا غسل ده و کفن کن بر مرا نیز در دم و سون
 که او را زبانت کم و عهد خود را با او تازه کنم پس بر مرا نیز در تبرم ادم فاطمه پس مرا برگردان بفرستاد بقیع بیرون و اینجا من
 کن بدانکه بمن خواهد رسید از عایشه چیزی چند که بر مردم ظاهر شود یعنی و صفت بخدا و رسول و نسب با اهل بیت پس
 حضرت امام حسن از دنیا رفت آن حضرت را غسل دادند و کفن کردند بر دند بجا که بر مردم کان نماز نکردند حضرت امام
 حسین بر آن حضرت نماز کرد چون از نماز فارغ شد جنازه را برداشتند داخل مسجد کردند و نیز در آن حضرت رسالت آوردند
 با و داشتند پس کسی رفت عایشه را خبر کرد که حضرت امام حسن را آوردند بخواستند که در مسجد بخوابد و فریاد کردند تا
 از شنیدن این شیخ و خشم شد و بر اسب زین کرده سوار شد اقول زنی که در اسلام بزرگوار و ارشاد و بود بفرستادند تا خبر
 مبران حضرت گفت برادر خود را آوردند و بکنند از خانه من که نمیکند ارم که او را در خانه من دفن شود و پرده رسول خدا را بپوشد
 حضرت امام حسین فرمود ساطاس که تو و پدرت پرده حضرت رسالت را در پدید داخل کردی و خانه حضرت کسی
 چند را که قریب ایشانرا میخواست در قیاس حضرت از تو سوال کرد از آنچه کردی عایشه برادرم مرا امر کرد که او را نزد
 قبر پدرش رسول خدا بیاورم که عهدگ با او تازه کند بدانکه برادرم را تا نثرین مردم بود بخدا و رسول و رانان بود بنا و بک
 خدا از آنکه پرده ستر حضرت رسالت را هتک نماید زیرا که حق تعالی کرده است از آنکه بر خصم داخل خانه آن حضرت شود
 و میفرماید که یا ایها الذین آمنوا لا تخطوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم و تود داخل کردی و خانه رسول خدا را نیز عیسا و دینی کرده
 است از آنکه خدا و رسد من آن حضرت بلند کند و گفته است یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و کند با دهم
 که نو برای پدر خود و فار و ابغوض خیر نزد یک کوش حضرت رسول کلنکها بر زمین زدی و مال آنکه حق تعالی میفرماید که آنها که دین
 میکنند صدای خود را نذر و رسول خدا آنها را نهند که امان کرده است خدا طای ایشان را برای پرهنر کاری بجهنم که از تب و تیشا
 پدر تو و فار و ابغوض رسالت بسبب نزد یکی خود با و و رعایت نکردند از حق آن حضرت آن چه خدا امر کرده بود ایشان را با
 بوزیان پیغمبر خود زیرا که خدا حرام گردانیده است از مؤمنان بعد از مردن ایشان آنچه حرام گردانیده است از ایشان در حیات ایشان
 بخدا سو کند عایشه که اگر آنچه تو گرامت داری از من حسن نزد پدر را و او که میان ما و خدا جان نمیدهد هرینه میدادستی که در من میشد
 بر غم آنف تو پیش محمد بن حنفیه گفت عایشه بگریه و بر اسب سوار و میروی بگریه و بر شتر و ضبط خود نمیکنی بیکجا فراد نمیکشند زلفه
 بنی هاشم عایشه گفت ای پر حنفیه اینها فرزندان فاطمه اند که سخن میگویند تو بچه سبب نسب سخن نمیکوی حضرت امام حسن فرمود
 که او را از فاطمه هاد و ممکن که سه فاطمه بزرگواران مادران او هستند فاطمه دختر حضرت بن عابد بن حمزه بن مجرم و فاطمه بنت
 اسد و فاطمه دختر زبید بن الاصم پس آن ملعونه گفت پس خود را دور کند که شاد در من مخاطبه نهایت بهارت دارد و من از عهد
 شما بدو نمی آیم پس حضرت امام حسین جنازه آن حضرت را نیز در یک قبر فاطمه برد و از اینجا بفرستاد بقیع برده و من کرد این با کوبه به
 سنده خبر از حضرت صادق و ابی کوده است که حضرت امام حسین خواست که حضرت امام حسن را نزد یک حضرت رسالت و فریاد
 جماعتی را برای این کار جمع کرد پس مردی گفت که کن شنیدم از حضرت امام حسن که میگفت حسین را بگویند که نگذار و در جنازه
 من خونی بوزمین بپاشد و اگر این بخیر حضرت امام حسین دست بر عهد داشت تا آنکه امام حسن را در نهالوی جد خود دفن میکرد
 صادق فرمود که اقول زنی که بر اسب سوار شد بعد از وفات حضرت رسول عایشه بود که آمد و منع کرد از دفن آن حضرت شیخ
 مفید و شیخ طوسی و دیگران از این جناس و غرور و ابی کوده اند که معاویه ده هزار درهم و قطعات بسیار از زمین حله و کوه
 ضامن شد برای جعده و زهری برای آن ملعونه فرستاد که در طعام حضرت امام حسن داخل کند چون آن ملعونه طعام را پیش
 حضرت حاضر کرد بر او بنی بعد از نماز اول کردن فرمود که انا لله و انا الیه و ارجع و بعد میگفت خدا و بر ملاقات محمد بن عبد الله
 و پدرم سید الوصیین و مادرم سیده زنان و تمام جعفر پر از کشند در هیئت و هنر سیده الشهداء پس حضرت امام حسین
 بر بالین آن حضرت حاضر شد گفت ای برادر و چگونه میباید خود را در اول روزی از روزهای حشر

در بیان فضیلت این امیرالمؤمنین

(۱۷۱)

و خورد و زیاده روی نهی می نمود. بنی بر اصل خود نمی گزیدند و در جود میبردند و مفاومت تو بود و برادران استغفار می نمودند از این گناه و خود بلکه خواهان و شنید برای آنکه ملاقات کند خود رسول خدا و پدر و مادر و مادرم فاطمه زهرا را و در تمام خود خمر و جعفر را خدا هوش می زد شده است و ثواب خداست و فرموده است هر چه می بیند هر چه را فوت شده است و پدرم این برادر بزرگوار را در ولایت دانستم که با من این کار کرده است و اصلش از کجا شده است اگر بنویسید با او چه خواهی کرد حضرت امام حسین گفت بخدا سوگند و از خواهم کشت فرمود که پس ترا خبر بدهم با و کجا ملاقات کند پدرم رسول خدا را و لیکن این برادر و وصیت نامه مرا بنویس این وصیت است که میکند حسن بن علی بن ابی طالب بگو برادر خود حسین بن علی وصیت میکند که اگر می بیند هر چه خدا نیت خدا که در خداوند شریک ندارد و او نیست و او را بر گزیندن و در معبود نیست شریک ندارد و در پادشاهی شریک نیست محتاج به عین و باز گزیندن و همه چیز را او خلق کرده است و همه چیز را او نقد برگزیده و او سرور ترین معبودین است عبادت و سرور ترین معبودین است بجز و شما هر که اطاعت کند او را و از سرکار میبرد و هر که چه کند او را گمراه میشود هر که توبه کند بگو او هدایت یابد پس وصیت و سفارش می نمودم ترا ای حسین در حق اها که بعد از خود می گذارم از اهل خود و فرزندان خود و اهل بیت خود که در کدوی از کافران ایشان و قبول کنی احسان بنی کور و از ایشان را و خلف من باشی نسبت با ایشان پدر و پسران باشی برای ایشان و آنکه در حق من یا حضرت رسالت و بر آنکه من احقم بان حضرت و خانه ان حضرت از آنها که بی رخصت داخل خانه آن حضرت کردند و حال آنکه حق بقدری کرده است از آن فرموده است که باقی آمدن اموات و متواتر است لا ان بودند کم پس بخدا سوگند که حضرت رسول و رخصت ندارد ایشان را که داخل خانه او شوند. هر رخصت در حیات او و رخصت بعد از وفات او رخصت داده است اما که تقریب نماید و آنچه از او میراث بماند است پس اگر آن زن ملعونه را مانع شود مرا سوگند می دهم بقرابت و رحم که نکند او ای که در جنازه من بعد از آن خون از زینت و رختبه شده و نا حضرت رسالت و ملاقات کند و نزد او محتاطه نماید و شکایت کند بان حضرت از آنچه از منافقان بماند پس بعد از او این عباس گفت که چون آن حضرت بعالم بقا و جوار حق و رحلت کرد حضرت امام حسین مرا و عبد الله بن جعفر را و علی بن مرزا را پس بان حضرت و اصل داد و خواست که در دروغ نهاده بود حضرت رسالت و ایکسا بدان حضرت را داخل کند پس مردان مانع با فرزند آن عثمان و فرزند آن ابوسفیان و سایر بنی سبه مانع شدند و گفتند که عثمان بن ابی لهب بدترین منافق در بیع دین خود و حسن با رسول خدا دفن شود نخواهد شد تا بنی سبه او و شمشیرها شکسته شود و جبهه از بیرون خلا شود پس حضرت امام حسین فرمود که منخیز آن خداوندی که بکشد را محترم گردانیده که حسن بن علی و فاطمه است و است بر رسول خدا و خانه او و از آنها که بی رخصت داخل خانه او کردند و بخدا سوگند که او سرور و تراست از عثمان بن ابی لهب خطاها که ابودردا بیکجا از مدینه بیرون کرد و با عمار و ابن مسعود بنی نضیر گزید آنها کرد و از آنها که رسول خدا را پناه داد بر و ابی دهر مردان بو اسیر خود سوار شد بر دوش فاطمه و کشت حسین برادر و خورد و از روده داشت که با سپهر فریاد کند که او را دفن کند و فرمود و هر ناز و زده با دست بر طرف می شود عادت است که هر چه مردان گفت بیا و مانع شو گفت چگونه مانع شوم پس مردان از استر بر پامه و او را بر استر خود سوار کرده نبرد بر حضرت رسول را و در فرهاد می کرد و محرم می نمود بنی امیه را که مکناد و بد حسن را در پناه و جند شرح من کنند این عباس گفت که در این سخنان بودیم که ناگاه عداها شنیدیم و شخصی داد بیدیم که اثر و شتر و فتنه از او ظاهر است و بد چون نظر کردم دیدم عاتبه با جلیل کن سوار است و عمار بن و مردم را محرم پس بر قبال منیاد چون نظرش بر من افتاد مرا پیش طلبید گفت ای پسر عباس شما بر من حرات خبر پانیده آمد هر روز مرا از این می کنند میخواهند کنی داخل خانه من کنید که من او را دوست میدارم و میخواهم من کشته و استخوان بکروم بر شتر سوار می شود و بکروم بر استر می نهد و خود را فرستاده و باد و منان خدا جنت کنی و حایل شوی میان رسول خدا و دینش و نیز این ملعونه بر دوش قهرام خود را از استر افکند و فریاد زد بخدا سوگند که مکناد و حسن را در این فساد دفن کند تا ملک فرود رسد و کشت بر و ابی دهر چنانچه آن حضرت را خبر یاران کردند تا آنکه عدا و بنی امیه از آن حضرت بیرون کشیدند پس بنی امیه خواستند شمشیرها بکشند و کسان کنند حضرت امام حسین فرمود بخدا سوگند که هر چه شما را که وصیت برادر من می کنید می کنید که خون و رختبه شود پس با ایشان خطاب کرد که اگر و دشمن

در بیان ولادت و شهادت حضرت سید الشهدا

۴۷۱

برادر من بنود هرانیده او را در فرسودم و بیست و شش سال به آن خدایم پس آن حضرت را بردند و در قبیع دهن کرده اند و جگر خود را
 فاطمه بنت اسد از جناس روایت کرده است که من در سالت فرمود که چون فرزندان حسن و ابی تراب شهید شدند
 اسما نه ای همکارند برادر که به کنند و من چیزی را و بگریختی مرغیان هوا و یا هبانی در با هر که بر او بگریزد بداند که شکر و رشود در دهن
 که در بد ها کو و می شود و هر چه صبیبت و اندوه ناله شود و اندوه ناله نشود دل او در دوزخی که دلمانند و هلال شهید مرک
 در قبیع او را زیارت کنند و در صراط ثابت گردد و دوزخی که فدا نماید بر آن نوزد و در قریب از ساد بیدم و عیسی از حضرت قائم محمد
 باقر روایت کرده است که حضرت امام حسین هر چه در روایت قبر امام حسن میرفت ابن شهر آشوب روایت کرده
 که حضرت امام حسن و ولایت و پنجاه زن بر دوشی بنکاح خود را و در دانا اند که حضرت امیر المؤمنین بر منبر میفرمود
 که حسن بنیاد طلاق میگوید دختران خود را با و تزویج میکنند مردم میگویند این شب که او دخترها را تزویج کند برای ما ازین
 کامیبت چون آن حضرت وفات یافت همه آن زنان که طلاق گفته بود بویشت جنازه آن حضرت بای برهنه می آمدند و میگریستند
 روایت کرده اند که چون حضرت امام حسن مشرف بر وفات شد حضرت امام حسین گفت ای برادر و بخواهم حال تو را در وقت
 احتضار بدانم حضرت امام حسن فرمود که من از رسول خدا شنیدم که میفرمود عقل از ما اهل بیت مفارقت نمیکند تا رجوع
 در بدن ما نیست پس دست خود را بدست من ده چون من ملای موت را مشاهده کنم دست تو را میگذارم پس حضرت امام حسین دست
 خود را بدست او داد بعد از آن دل شاعی فشاری داد و نشان حضرت را چون حضرت امام حسین گوش خود را نزد یک دین
 آن حضرت برد فرمود که ملک موت من میگوید که بشارت باد ترا که حق تعالی از تو را خدایست و بعد تو شفیع دوزخ تراست و باقیست
 در بیان تاریخ ولادت و شهادت حضرت سید الشهدا و خاندان اعیان و اهل

سعدا و پیشوایان اهل بیت را و کتب و نشان رسالت و شرحه پیاد امانت و خلافت اعلی امام شهادت مظلوم ابی عبد الله علیه السلام
 و بعضی از احوال و مناقب و معجزات آن حضرت در این چند فصل اول در بیان ولادت با سعادت آنحضرت علیه السلام
 میان علمای امامیه است که ولادت آنحضرت در دینیه مشرفه در سیم ماه شعبان سال چهارم هجرت واقع شد یعنی پنج
 مذکور نیز گفته اند و اکثر گفته اند که در روز پنجشنبه بود و در سه شنبه نیز گفته اند در توفیق حضرت صاحب الامر علیه السلام
 فاسم بن حله همدانی نوشته است مذکور است که ولادت آن حضرت در روز پنجشنبه سیم ماه شعبان واقع شد یعنی پنجشنبه
 معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که ولادت آن حضرت در سیم ماه شعبان سال چهارم هجرت بود ایضا شیخ طوسی در مناقب گفته
 است که ولادت آن حضرت در آخر ماه ربیع الاول بود در سال چهارم هجرت و این خلاف مشهور است حضرت رسالت آن حضرت را با مرتجع
 حکیم نام کرد بنام پسر کوچک هرون که او شبی راه داشت و در آن لغت شیعی یعنی حکیم است چنانچه در ولادت حضرت امام حسن
 گذشت که حضرت ابی عبد الله بود و ابوعلی نیز گفته اند القاب شریف آن حضرت رستند و رستند و رستند و رستند و رستند و رستند
 سبط و شهید و سعید بود آنحضرت امام رضا منقولست که نقش نیکین آن حضرت آن الله بالغ امره بوده آنحضرت صادق مردیست
 نقش نیکین آن حضرت الحیدر بوده در روایت دیگر فرمود که نقش این اکثر آن حضرت لا اله الا الله عده للقاء الله بود و نقش این
 دیگر آن حضرت آن الله بالغ امره بر روایت حسن دیگر منقولست که مردی از آن حضرت پرسید که مردم میگویند که چون حضرت امام
 حسین را شهید کردند نیکش را و از دستش بیرون کردند حضرت فرمود که چنین نیست بلکه حضرت امام حسین امام زین العابدین
 را و من خود گردانیده انگشت خود را در انگشت او کرد و امر امامت را با او گذاشت چنانچه حضرت رسول با امیره و منان کرد و
 امیر المؤمنین با امام حسن با امام حسین گردان انگشت برید و من رستند و از پد من من رستند و از پد من من رستند و از پد من من رستند
 در دست منکم و با آن نماز منکم را وی گفت که من در روز جعه بخاتم آن حضرت رفتم او را دانای نماز با منم چون فارغ
 شد دست خود را بگویند در از کرد و انگشت و انگشت دیم که نقش آن این بود لا اله الا الله عده للقاء الله فرمود که این انگشت
 جدم امام حسین است روایات معتبره دلالت کرده است بر آنکه فاطمه میان حضرت امام حسن و امام حسین بقدر ملامت حمل بود
 و ملامت حمل حضرت امام حسین شش ماه بود این بابویه بسند معتبر روایت کرده است که صفیه دختر عیسیا مطلب گفت که من فاطمه
 حضرت امام حسین بودم چون آن حضرت از شکم مادر بزرگوار حضرت رسول فرمود که ای فاطمه بیا و فرزند مرا بگویم با رسول

در بیان احوال و مناقب حضرت عیسیٰ علیه السلام

(۱۳۴)

عنون او را پاکیزه نکرده ام حضرت فرمود که تو او را پاکیزه نمیکنی خدا او را پاکیزه و مطهر گردانیده است چون بخند من از حضرت فرمود
 او را در دامن گذاشت زبان مبارک خود را در دهان او داخل کرد او میگوید چنان میدانم که بشر و غسل از زبان آن حضرت
 در دهان او جاری شد پس بیان دیده او را بوسیده بمن داد میگریست و میفرمود که خدا لعنت کند کوهی را که ترا شهید کنند
 ای فرزندی من مرتبه این را فرمود که من پدر و مادرم فدای تو باد که او را خواهد کشت فرمود که بلای مانده کوه ستم کنند از
 بنی امیه این بابویه و ابن قولویه و ابن شهر آشوب بسند های معتبرین از حضرت صادق روایت کرده اند که چون حضرت
 امام حسین شهادت شد حق تعالی جبرئیل را امر فرمود که نازل شود با هزار ملک برای آنکه حضرت کوبیده حضرت رسول را از سجده
 خدا و از جانب خود چون جبرئیل نازل شد ملک گذشت و خبر پره از خبر های دریا که او را فطرس میگویند و از خاک ملان
 عرش الهی بود خداوند عالم بان را در امری کرد و ازاد بر جبرئیل آورد پس بر او غضب کرده با لشکر و لشکر او را در آن خبر پره
 هفتصد سال در آن خبر پره حبس کرد تا روزی که حضرت امام حسین متولد شد و ایوب بکر حقیقت او را خبر کرد از این
 غدا ب و بنا بر آن و اخبار غدا ب و بنا کرد پس حق تعالی او را معلق گردانید بر نه های چشمت و آن خبر پره که هیچ جنون بر او نمی
 گذشت بنویسند از او بر آورد و در بدو بنویسند میباشند چون دید که جبرئیل با ملک آنکه فرود می آیند با جبرئیل گفت که او را ده کجا گذا
 گفت چون حق تعالی غضب میفرمود که او را از جانب خدا و از جانب خود مبارک باد بگویم ملک گفت ای
 جبرئیل مرا با خود ببر شاید که محمد برای من دعا کند پس او را با خود برداشت و آورد چون رسید حضرت رسول در سینه حضرت
 از جانب حق تعالی و از جانب خود گفت و حال فطرس را بخدمت حضرت عرض کرد حضرت فرمود که با و بگو که خود را با این مولود بیا
 مال و بیکان خود برگرد و فطرس خود را بان حضرت عالم بد بال بر آورد و بالا رفت بر او است و بکر چون با سان رفت میگفت که کجاست
 مثل من که ازاد کرده حسین و مادر و حتما دیم پس جبرئیل از جانب حق تعالی گفت یا محمد امت تو او را خواهند کشت او را بر من مکار فانی است
 که هر که او را ز یادت کنی من ز یادت او را با و برسانم و هر که بر او سلام او را با و برسانم و هر که صلوات بر او بفرستد من صلوات او را
 با و برسانم این را گفت و بالا رفت این بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که جبرئیل به حضرت رسول نازل شد
 پیش از ولادت حسین گفت از برای تو پیشتر متولد خواهد شد که امت تو بعد از تو او را خواهند کشت حضرت فرمود که مرا احتیاج
 بچنین فرزندی نیست بعد از آنکه سه مرتبه این مخاطبه شد حضرت امیر المؤمنین را طلبید فرمود که جبرئیل را خبر داد از جانب
 خداوند عالم بان که فرزندی برای تو متولد خواهد شد که امت من بعد از من او را شهید خواهند کرد حضرت امیر فرمود که
 احتیاج نیست بچنین فرزندی تا آنکه سه مرتبه این مخاطبه شد و مرتبه سیم فرمود که در او و در فرزندان او امانت و وراثت
 آثار نبویان و حازن علوم اولین و آخرین خواهد بود پس فرمود فاطمه فرستاد که خدا بشارت میدهند ترا بفرزندی که امت من
 بعد از من او را شهید خواهند کرد فاطمه گفت ای پدر مرا احتیاج بچنین فرزندی نیست تا آنکه سه مرتبه این مخاطبه واقع شد
 و در مرتبه فاطمه چنین جواب میگوید که حضرت فرستاد که او و فرزندان او پیشوایان دین و وارثان آثار من و حازنان علم
 من خواهند بود فاطمه گفت واضح شد از خداوند عالم بان چرا حمله شد بخدمت امام حسین بعد از شهادت این حضرت متولد
 شد فرزندی که شاهه متولد شد زنده نمانده است مگر حضرت امام حسین و حضرت عباسی روایت دیگر میگوید پس امام سله
 محافلشان حضرت را منکفل شد حضرت رسول هم از وی اند زبان مبارک خود را در دهان حضرت امام حسین میگذشت
 آن حضرت میگوید تا سه مرتبه کشت او را از گوشت حضرت رسول و در اینها حضرت فاطمه و از دیگران هر که پیشتر خود
 پس حق تعالی این را به وادارشان او فرستاد و جمله فضائله ثلثون شهرت حق تعالی بلیغ شده و بلیغ او بچنین ستمت قال ربنا و زعمانی انشکر
 نعمک الی انتم علی و علی و الدی و ان اهل عالمی انرضه و اصلح لی فی ذی بیتی نعمک عمل او و شهر باز گرفتن او سیه بود تا آنکه
 چون بمقدون بدن و عقل رسید و چهل سال از عمر او گذشت گفت پروردگار الهام کن مرا و قوفت بد که شکر کنم نعمت ترا که
 انعام کرده بومن و بر پدر و مادر من اصلاح کن از برای من بعضی از ذریه مرا حضرت فرمود که اگر میگوئی همه ذریه مرا از
 همه فرزندان او امام میبودند و لیکن مخصوص گردانید بعضی را علی بن ابی طالب و هم روایت کرده است در نفس این آیه کریمه و
 و چنین انسان بر والدین حسنا نمایند که هرگاه بچنین وصیت کردیم ما انسان را بوالدین او به نیکی معامله شد با و مادر او

در بیان اوصاف و فضیلت حضرت مهدی علیه السلام

۱۴۴

از روی گرامت و دین کرد او را از دیگر گرامت حضرت فرمود که مراد از والدین حسن حسین اند آنکس که کمال و قنوع او از روی گرامت بود حضرت امام حسین است زیرا که حفظ عالی بشارت داد حضرت رسول و ابوالفضل حسین و بانکه امامت در فرزند او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر دادان حضرت را بآنچه خواهد رسید بحضرت امام حسین و بفرزند او و در بعضی مواضع این مقدر فرمود که امامت در فرزند او و باشد و خبر داد که حضرت امام حسین کشته خواهد شد و حق هم او را در رجعت بدینا بر خواهد گردانید و باری خواهد کرد او را نادشمنان خود را بکشت و او را پادشاه جمیع رگ و زمین گردانند چنانچه حق هم فرموده است و نزدان غنم علی آید بن استغفار و الا در حق و بحضرت امام حسین و بحضرت امام حسین که منت گذاریم بر آنها که ضعیف گردانیده اند ایشان را در زمین و بگردانیم ایشان را و ایشان را در زمین باز فرموده است و لحد کفینا فی القبر و من بعد آن که ان لا در حق بر آنها عبادی الا صالحون یعنی بقی که ما نوشیم در زیور بعد از نورانیه آنکه زمین را بپیراقت خواهند برد بندگان شایسته من پس حضرت فرمود بشارت داد خدا پیغمبرش را که اهل بیت او پادشاه زمین شوند و بدینا رجعت خواهند کرد و دشمنان خود را خواهند کشت پس حضرت رسالت فاطمه را خبر داد بولادت حسین و شیعیان او پس مامله شد با و با گرامت پس حضرت فرمود که هرگز بدیده کنی را که بشارت دهند او را بپیکر مامله شود با و با گرامت یعنی و مغرور شد و گرامت داشت از او بسبب شنیدن قتل او در وقت وضع حمل پسر گرامت داشت بسبب این میان و ولادت امام حسن و مامله شد با امام حسین بقدر یک طهر فاصله بود امام حسین در شکم مادر دشمنان ماند مدت شهر و در نش پدید و چهار روز برای این حق هم فرموده است که مدت حمل او و باز گرفتار او از شهر سی ماه بود بشیخ طوسی و دیگران پسند های خبر از حضرت علی بن موسی الرضا و ابنت کرده اند که چون حضرت امام حسین متولد شد حضرت رسول استقامت عین و اکنت که بنا و فرزند علی ای شما گفت که آن حضرت را در جامه سفید بپوشید و بعد از حضرت رسالت بر دم حضرت او را گرفت در دامن گذاشت در گوش راست او را و از آن و در گوش چپ او را و گفت پس چیر بپوش نازل شد گفت حق هم ترا سلام میرساند بمهرمانی که چون علی شد و بپوشید هر دشت نسبت به سستی پس او را بنام پسر که چل هزن کن که شیر است چون لغت تو عربی بنا و در حسین نام کن پس حضرت رسول او را بپوشید و گوشت فرمود که نوازش عظیم در پیش است خداوند لعنت کن کننده او پس فرمود که ای شما این خبر را بفاطمه بگو چون روز هفتم شد حضرت رسول آمد فرمود که بنا و فرزند مرا چون نبرد آن حضرت بر دم گوشتند سپاه سفیدی از برای او عقیقه کرد دیگرانش را بفاطمه داد و سرش را تراشید بوزن موی سرش فرو نصدق کرده خلوص بر سرش مالد پس او را برد امیر و گذاشت گفت ای با عباد الله چه بسیار گرامت بر من کشتن تو پسر بیبا که چنانکه گفت پدر و مادر فدای میباید این چه خبر است که در روز اول کفنی و امر و میگوئی بگو خوش شادی که هر منبکی حضرت فرمود که منکریم بر این فرزند ندانند خورد که کوهی کافر است که از بنی امیه او را خواهند کشت خدا شفاعت مرا باین نرسانند خواهند کشت او را مردی که رخنه در دین من خواهد کرد و بخداوند عظیم کافر خواهد شد پس گفت خداوندان او از روی حق و فرزند بپند سوال کرد از او برهم در حق و ربه خود خداوندان بود و است دار ایشان را و دینت دار هر که در مبداد ایشان را لعنت کن هر که دشمن دارد ایشان را لعنتی که بر کند ایشان را و زمین را این بابویه پسند معبر از عباد الله بن عباس روایت کرده است که حضرت رسالت فرمود که حق هم را ما کی هست که او را در دایره بپوشید و شانزده هزار سال داشت از میان مرایی تا بال دیگر مانند ما بین آسمان و زمین بود پس روزی در خاطر او چرخ گذشت که مناسب جلال و عظمت پروردگار نبود باین سبب حق هم باطای او را مضاعف گردانید و وحی کرد بگو او که پروا از کون و پانصد سال پروا از کرده سرش بیکایه از قوام عرش نرسید چون حق هم داشت که او بتعب افتاده فرمود که بر گرد بجان خود که من خداوند عظیم و از همه عظیم عظیم ترم از من بلند تر چیزی نمی باشد و کافی ندارم بلندی من بلندگی کافی نیست پس حق هم باطای او را از او گرفت و او را از صفهای ملک پیر و ن کرد چون در شب جمعه حضرت امام حسین متولد شد حق هم وحی کرد بیا لکن خازن جهنم که آتش جهنم را فرو نشان از اهلیش برای گرامت مولودی که متولد شده برای مجازت و وحی کرد بگو رضوان خازن جهنم که بنا را بکشت و او خوشبو کرد او را برای گرامت مولودی که برای مجازت متولد شده است و وحی کرد بگو خود را لعنت

بپوشید

۱۔ رہا فضايل و فضائل

43

[illegible]

وَأَمَّا الْفِرْعَوْنُ فَقَدْ كَذَّبَ بِآيَاتِنَا فَفُتِنَّا لَكَ بِنُفْسِكَ فَجَاءَكَ يَبْسُورًا

در بیان فضایل و مناقب حضرت

۴۱۰

صدای شنید که ابلیس از پنجره ای که در نزدیکی کوفه پرواز می کرد و با مادر ایشان کوفه کوفی بدیده ها و در بین خدا پیدا کردی و خلافت اهل بیت رسالت را غصب کردی حضرت امام حسین بن علی (ع) در وقت پرستش را نشخود را برداشت که هر بروی آن حضرت زنده حق تعالی دستش را خشک کرد خواست که بدست چپ طایفه زند را زد دست چپ او خشک شد پس گفت سوال منکم از شما بخوبی و وجد شما که دعا کنید حق تعالی مرا دعا کند و دست مرا باز گرداند پس حضرت امام حسین گفت خداوند او را از این پلته رها کن و این را عزیز گردان برای او و حق تعالی بر او و پس حق تعالی دست او را رها کرد و با ایشان روانه شد نیز حضرت امیر المؤمنین آمد و با آن حضرت شروع می خاصه کرد این واقعه چند روزی بعد از نبوت ستمانه بود پس گفت اینها را بکجا فرستاده بودی که برای تو پیغام ببرند حضرت فرمود که زفته بودند مگر برای فضا و حاجت پس یکی از منافقان که حاضر بود و دای حضرت را کشید تا آنکه داشت حضرت امام حسین بان مرد منافق گفت خدا ترا از دنیا بیرون ببرد تا آنکه قسم شایسته کنی اهل و فرزندان خود را و آخر چنین شد تا ملعون در عراق و خرنود را برای مردم میبرد چون حضرت امام حسن و امام حسین بخانه در آمدند امام حسن گفت شنیدم از جد خود رسول خدا که میفرمود و مثل نو و برادر تو مثل پسر است خدا او را از شکم ماهی بیرون آورد و بزمنی گذاشت درخت کدوئی برای ایشان و با نیت چنین آبی برای و جاری کرد که از درخت کدو شیر بخورد و از آن چمنه آب می شامید پس جدم فرمود که چمنه برای تها طاهر خواهد شد درخت کدو چون محتاج بان بنشیند ظاهر خواهد شد حق تعالی در باب پوشتن میفرماید که او را فرستادم پس گویند هزار کس و زیاده پس پان آوردند پس ایشان را بر خوردار کردند پس ما وقت معین و ما احتیاج بد درخت کدو نداشتم خدا ما را خواهد فرستاد و امام خواهد گردانید بر کوهی که زیاده از قوم پوشتن باشند و ایشان کافر خواهند شد و مهلت خواهد داد ایشان را که از دنیا بخورداد شوند تا وقتی که خدا ب خود را با ایشان بفرستد پس حضرت امام حسین فرمود که منم از جد خود چنین شنیدم این شهر آشوب از حسن بن علی و ام سلمه و وایت کرده است که دوزی جبرئیل بخدا من حضرت رسول آمد به صورت دجبه کلبی نزد آن حضرت نشسته بود که ناگاه امام حسن و امام حسین داخل شدند چون جبرئیل را آن دجبه می کردند نیز دینا آمدند و از او هدیه میطلبیدند چون جبرئیل مطلب ایشان را یافت دستش را بر آسمان بلند کرد و سبب این اناری برای ایشان فرود آورد و با ایشان داد چون آن میوه ها داد بدیدند شاد گردیدند و نزد یک حضرت رسول بردند حضرت از ایشان گرفت و بپوشید و با ایشان داد و فرمود که بپوشید نزد ماد و خود اگر اول نبرد بد و خود بپوشید پس آنچه حضرت فرموده بود بعمل آوردند و نبرد ماد و پد و خود ماندند تا حضرت رسول به پدر ایشان رفت و همه اذان میوه ها تناول کردند هر چند میخوردند بحال اقل بزمیکشت و چیزی از آن کم نمیشد و آن میوه ها بر حال خود بود تا حضرت رسول از دنیا رفت و با از آنها نزد اهل بیت بود و تغییر و آنها هم نرسیدند تا آنکه حضرت فاطمه شهید شد پس آنادر بر طرف شد چون حضرت امیر المؤمنین شهید شد به بر طرف شد و سبب ماندن سبب و حضرت امام حسن داشت تا آنکه نیز شهید شد و سبب آن نرسید بعد از آن نزد حضرت امام حسین بود حضرت امام زین العابدین فرمود که وقتی که پدرم در عجمی گریه میخواست و اهل جور و جفا گردیدند سبب داد و دست داشت و هرگاه که تشنگی بر او غالب میشد از می نوشید تا تشنگی آن حضرت مخفی می یافت چون تشنگی بسیار بر آن حضرت غالب شد دست او جفا خود برداشت دیدن بر آن سبب فرود چون شهید شد هر چند ان سبب را طلب کردند بنا کنند پس حضرت امام زین العابدین فرمود که من بگو ان سبب را از من مظهر و مبینم هر وقت که بزبارت و میروم و هرگاه از شعبان مطلع شای در وقت سخن باریت آن مرقم منور برود و سبب از آن مظهر مبینم میشود در بعضی از کتب معتبره از ام سلمه و وایت کرده اند که گفت دیدم روزی حضرت رسالت علیه السلام بفرزند خود حسین بن علی که بچانه های بنی شهابت نداشت گفت با رسول الله این چرخه است که بچانه های بنی شهابت حضرت فرمود که این هدیه است که پروردگار من برای من فرستاده است و بود در از پرهای نال جبرئیل است چون امروز روز خداست این جامه را بر او میپوشانم پس بن جبرئیل از سلمان فارسی و وایت کرده است که گفت دیدم که روزی حضرت امام حسین در دامن جد خود رسول خدا نشسته بود و او را می پوشید و میگفت تویی سید و بزرگوار و پسر سید بزرگوار و پد و سادات و بزرگواران تویی

در بیان فضایل و مناقب حضرت

(۱۴۱)

امام پدر امامان و پیر اایان تویی چیت خدا بسجده خداید رحمتی ای خدا و نه عجب از طلب تو بزم خواهند رسید که غم ایشان بام
ایشان باشد در کتب مخالفان و وایت کرده اند که روزی حضرت رسول بیرون آمد از خانه عایشه چون بدو خانه فاطمه
رسید میگذا کرد چسپن زانند فرمود فاطمه مکن از که حسن که به کند که کریم او مراد و دی و زد این شهر آشوب از حضرت
امام و مادر وایت کرده است و مخالفان نیز بطریق منعده و وایت کرده اند که روزی حضرت رسالت فرمود هر که خواهد
که نظر کند بکس و بوی و برین اهل زمین و اهل آسمان پس نظر کند بکس و حسن این شهر آشوب و دیگران از این عتاس و وایت کرده
اند که حضرت رسول فرمود که در هشت قصری دیدم که بگردان مراد رسیده که در آن شکاف و پیوندی نبود گفتم ای
حبیب من جبرئیل این قصر از کس است گفت از پسر تو حسن است چون پیش رفتم سبوی دیدم از بر داشتیم و شکافتم از میان آن
خورد به بیرون آمد که مگر کاشش بیای سینه کوس بود بر سبدم که تو از کسینی او کسیت و گفت از فرزند شهید تو حسن
بنح طوسی بیند معبر و وایت کرده است که حضرت امام حسن در میان مردم در بیخ آمد و روزی حضرت رسول انحضرت
ما بجهاد و در و در تپه خود باز داشت و تکبیر نماز گفت امام حسن خواست که موافقت نماید در دست نکفت حضرت و بگرا
او بار دیگر گفت نا آنکه در مرتبه هفتم دست گفت با این سبک هفت تکبیر و اقل نماز سنت شد در بعضی از کتب مناقب
و وایت کرده اند که روزی حضرت رسول بخانه حضرت فاطمه آمد و گفت فاطمه امر و زیمان توام و در آن روز اهل بیت
کرشمه بودند و برای حسن و حسن و فاطمه و علی بن ابی طالب چون همه اهل بیت جمع شدند جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند
علی اعلان اسلام فرماید و میفرماید که بگو بعلی و فاطمه و حسن و حسین که از منوهای بیت چه میخواهند چون حضرت بابنا
گفت همه شاکت شدند و حضرت امام حسن که از همه خورد سال تر بود گفت مرا سرخص فرماید تا من اخبار کنم فرماید
که آنچه تو اخبار میکنی ما بان را شنیدیم حضرت امام حسن فرمود که ای محمد بزرگوار و بگو بجزئیل که ما رطب میخواهیم و انزمان وقت
رطب نبود پس حضرت رسول فرمود که ای فاطمه برو باندرون خانه و رطب بیرون و چون فاطمه داخل شد طبقی از رطب برد
که بر از رطب نازه بود و دستمالی از سندس بنبر پیشش بردوی او افکنده بود ند چون حضرت فاطمه طبق را برد و سوانچنا
گذاشت حضرت رسول فرمود بسم الله الرحمن الرحیم و رطب برداشت و برد هان حضرت امام حسن گذاشت فرمود که هشتاد
مرثا با حسن یعنی کوار او هفتاد با ذرا ای حسن پس دانه دیگر برداشت و در دهان امام حسن گذاشت و فرمود که هشتاد
مرثا با حسن پس دانه دیگر در دهان حضرت فاطمه گذاشت و فرمود که هشتاد مرثا با فاطمه پس رطب دیگر در دهان
امیرالمؤمنین گذاشت و فرمود که هشتاد مرثا با علی برخواست و نشست چون از آن رطب تناول کردند و شیر شدند
حضرت فاطمه فرمود که ای پدر ما روزگاری چند کردی که پیشش میبردی فرمود که دانه اقل را که در دهان حسن گذاشتم
شنیدم که میکا بیل و اسرا بیل گفتند هشتاد با حسن پس من با ایشان موافقت کردم چون دانه دوم را در دهان حسن
گذاشتم جبرئیل و میکا بیل گفتند هشتاد با حسن پس من با ایشان موافقت کردم چون دانه سیم را در دهان تو گذاشتم و
دیدم که خود بان بهشت سرازیر فرمایند بیرون کرده شادی کردند گفتند هشتاد با فاطمه و من با ایشان موافقت کردم چون دانه
چهارم را دیدم هان علی گذاشتم ندا از جانب خداوند عالم بان شنیدم که هشتاد مرثا با علی پس من با حق تم موافقت کرد
و از برات انبیا نندای او برخواستیم پس ندا از جانب ربنا حضرت شنیدم که با حق اگر از این ساعت تا روز قیامت با و رطب میگذا
من برای هر طبقی و دانه با مرثا میکفتم این بابونه و دیگران بسند های عبیر و وایت کرده اند از سلیمان بن مهران که
میان عامه و خاصه بضد و قول مغر دست گفت شیخ و خانه خوابیده بودم در میان شب پس یکی از جانب ابو جعفر و انق
آمد و مرا طلب کرد من بسیار ترسیدم و متفکر گردیدم و گفتم در این وقت مرا می طلبند مگر برای آنکه فضا بل علی بن ابیطالب
را از من بپرسند و اگر بگویم فضا بل آن حضرت را ملا بقتل خواهد رسانید پس وصیت نامه خود را نوشتم و غسل کردم و حنوط
نمودم و کفن پوشیدم و بجای آن رفتم چون داخل شدم هر چه بینیدم و انزد او دیدم اندکی خاطر من مطمئن شد چون
سلام کردم مرا نزد هان طلبید و هر چند نزد بان میفرستم میکفت نزد بان تر میبانا آنکه نزد بان بود که زانوی من زانوی او باشد
چون دایحه حنوط از من است شام کرد گفت راست بگو و اگر نه کردنت و امیرتم گفتم هر چه میخواهی پس گفت بگو چرا حنوط

معتبر بود و هان حسن
گذاشت جبرئیل و میکا
گذاشت جبرئیل و میکا
ما ایشان موافقت
چون دانه سیم

در بیان فضایل و مناقب حضرت

۲۹۱

کرده گفت در میان سبب پستی تو نزد من آمد گفت شاه بخلفه مرا برای این طلبند که فضايل علي بن ابیطالب را از من پرسید چون
 بگویم مرا بقتل آورد پس باین سبب وصیت کردم و غسل نمودم و حنوط کردم و کفن پوشیدم و بخدمت تو آمدی و عشر گفت و
 نکه کرده بود چون این سخن را از من شنید برخواست نشست و گفت لا حول ولا قوة الا بالله بخدا سوگند منم برای
 سلمان که بگوئی که چند حدیث در فضایل علی بن ابیطالب است گفت اندکی گفت بگو حدیثش را گفت زیاد از ده هزار حدیث
 بمن رسیده است گفت اینها را من حدیثی برای تو روايت کنم در فضایل علی که هر حدیثی که شنیده فراموش کنی گفت خبر ده مرا
 ایها الامیر که ما از ایشان میگوئیم من دو شهرها میباشم و تقرب بچشم نبوی مردم ندک و فضایل علی بن ابیطالب باین
 و سبب از مردم اب و نان می یافت و معاشر میکرد را شنیدم تا آنکه بیلاشام رسیده و عباي كنه پوشیده بودم و بغیر بنجامه
 نداشتم و بسیار گرسنه بودم در آن وقت صدای اذان شنیدم گفتم میروم بمسجد و نماز میکنم و از مردم غذای شام خود را
 سوال میکنم چون بمسجد آمدم و باینش نماز نماز کردم و او سلام نماز گفت دیدم که دو کودک داخل مسجد شدند و پیش نماز
 متوجع ایشان شد و گفت مرحبا بشما و مرحبا بانها که شاه نام ایشانند من پرسیدم از جوانی که در پیشگاه من نماز میکرد که
 این دو کودک چه قرابت باین مرد دارند گفت این پیش نماز جد ایشان است و در این شهر کسی نیست که علی را دوست دارد بفر
 این مرد و این دو کودک را حسن و حسین نام کرده است چون این را شنیدم بسیار شاد شدم و رفتم بنزد پیش نماز گفتم میخواهی
 حدیثی برای تو روايت کنم که بدیده تو بان روشن کرد و گفت اگر بدیده من روشن کنی من نیز بدیده تو را روشن کرد گفتم خرا
 خبر داد بدیدم از بدیش حدیثی بخدا لله بن عباس که روزی نزد حضرت رسالت نشسته بودیم ناگاه حضرت فاطمه گریه
 آمد حضرت فرمود که ای فاطمه سبب گریه تو چیست فاطمه گفت حسن و حسین بیرون رفته اند و نمیدانم که در کجاست و فرمود
 اند حضرت فرمود ای فاطمه گریه مکن آن خداوند بکه ایشان را افریده است و مرا آن تراست از تو پس حضرت رسالت دست به
 سگواستان بلند کرد گفت خداوند اگر ایشان بجزای خود و با دشمنان ایشان و لحفظ کن و سلامت بدار پس چیر بیل نماز شد بر
 آن حضرت و گفت حق تعالی ترا سلام می رساند و میفهماید که برای ایشان محزون مباش که ایشان فاضلند در دنیا و فاضلند
 در آخرت و پادشاهان فاضلند از ایشان و ایشان در خطبه بنی النجار خوابیده اند و حق تعالی ملک را بر ایشان موقوف گردانیده
 است که حراست ایشان میباشد پس آن حضرت شاد و خندان برخواست و باصحاب خود متوجه خطبه بنی النجار شد چون بان
 خطبه رسیدند دید که هر دو خوابیده اند و دست و گردن یکدیگر را آورده اند و آن ملک ملک بال خود را در زیر ایشان گشته
 و بال دیگر را در بالای ایشان پوشیده حضرت سر ایشان را در دام گذاشت و ایشان را میبوسید و نا از خواب بیدار شد
 پس حضرت رسول حسن را برد و شکر گفت و خبر بیل حسین را و از خطبه بیرون آمد و میفرمود که بخدا سوگند که امشب شما
 شما را بر مردم ظاهر کردم چنانچه حق تعالی شما را شریف گردانیده است چون مردم چیر بیل را نمیدیدند گمان میکردند که آن
 حضرت هر دو را برد و شکر خود دارد پس بنویس بفرمود که گفت یا رسول الله یکی از این دو کودک را بمن ده تا بار تو سبک
 شود حضرت فرمود ای بابا بگرد و کن حامل ایشانند که بنکوها ملائند و ایشان بنکوسوارانند و بد را ایشان فاضل است از
 ایشان چون حضرت بد رسید بلال را فرمود که نما کن و مردم را جمع کن چون مردم در مسجد جمع شدند بر پا ایستاد و
 فرمود ایها الناس با من خواهند جنرد هم شمارا بگوئی که بهترین مردم است از جنه جند و جده گفتند بلی یا رسول الله فرمود که خیر
 و حسین که جدا ایشان خدا بجزای آنها الناس خواهند جنرد هم شمارا که گفت بهترین مردم از جنه جند و جده گفتند بلی یا رسول
 الله فرمود که حسن و حسین زیرا که پدر و مادر ایشان خدا و رسول داد و نشت میدارند و خدا و رسول ایشان را دوست
 میدارد و مادر ایشان فاطمه دختر رسول خداست پدر ایشان خلیفه و جانشین و وصی رسول خداست بگروه مردم بخوا
 که دلالت کنم شمارا بر کسی که بهترین مردم است از جنه جند و جده گفتند بلی یا رسول الله فرمود که در هیئت با ملائکه
 پرواز میکنند و قمر ایشان ام هان در خرابوطا لبث بگروه مردم بخواهد دلالت کنم شمارا بر کسی که بهترین مردم است از جنه جند و جده
 و خاله گفتند بلی یا رسول الله فرمود که حسن و حسین زیرا که خاله ایشان فاطمه دختر رسول
 خداست پس حضرت دست مبارک خود را بلند کرد و فرمود که حق تعالی ماه را چنین بخشود خواهد کرد با من چنانچه نیکشان من بکنم

روایت شده
 از بیان

آن فرمود که خداوند تو میدانی که حسن خصلت در بهشت خواهند بود و جده ایشان در بهشت خواهند بود و پدر و مادر ایشان در بهشت خواهند بود و عم و قه ایشان در بهشت خواهند بود و خال و خاله ایشان در بهشت خواهند بود و خداوند تو میدانی که هر که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود و هر که ایشان را دشمن دارد در جهنم خواهد بود و چون پیش نماز این حدیث را از من شنید گفت تو کبوتری ای جوان گفت از اهل کوفه ام گفت از عربی با اجمع گفت از عربی گفت تو چنین حدیثی را بت منگنی و چنین بانه پوشیده پس خلعت فاخری بمن بخشید و استری بمن داد که آنرا بصدقه بنار فرستم پس گفت ای جوان تو دیده مراد من کردی من نیز دیده تو را روشن میگردانم و ترا دلالت سبک میبخشیم که آن نیز دیده تو را روشن گردانم و ترا دلالت کن مرا گفت من در یاد دارم که یکی پیش نماز است و یکی مؤذن آنکه پیش نماز است از روزی که از شکم مادر آمده تا حال علی را دوست میداد و آنکه مؤذن است از روزی که از شکم مادر آمده تا حال علی را دشمن میداد و پیش دست مرا گرفت و آورد بدو خانه آن برادر که پیش نماز بود پیش دست برد و در دم صدی میزدن آمد چون نظرش بر من افتاد استرو جامه را شناخت و گفت استرو جامه را میباشم و میدانم که برادر من اینها را نبوده است مگر برای آنکه دوست خدا و رسول دانسته است ترا پیش حدیثی و فضایل علی برای من نقل کن گفت خبر داد مریدم از پدرش از جدش که روزی در خدمت حضرت رسول نشسته بودیم ناگاه حضرت فاطمه آمد و من گفتم حضرت فرمود که سبب گرفته تو چیست ای فاطمه حضرت فاطمه گفت ای پدر و زنان قریش مرا سرزنش میکنند و میگویند بد و تو ترویج کرده است ترا ببرد پریشان که مال ندارد حضرت فرمود که کریم مگر ای فاطمه من ترا ترویج نکرده ام بلکه خدا ترا ترویج کرده است ترا با و جبرئیل و میکائیل و گواهی گرفته و حق اتم از میان جمیع خلق بدو ترا اختیار کرده و او را پیش خود گردانیده و بدو توفیق را اختیار کرده و ترا با و ترویج کرده و او را وصی من گردانیده است پس علی است بطاع ترین مردم و بردبار ترین مردم و سخی ترین مردم و اسلام او از همه قایل تر است و علم او از همه بیشتر است و دد و سپرد و بهترین جوانان هستند و نام ایشان در نوشته شریف و شریف است برای کرامت ایشان نزد حق بقم ای فاطمه کریم مکن بخدا سوگند که چون روز قیامت شود بدو ترا در حلقه پوشانند و علی را در حلقه بپوشانند و علم حد و دست من باشد پس من آنرا بعلی هم برای کرامت آن نزد خدا ای فاطمه کریم مکن که چون مرا بخوانند در روز قیامت بسو پروردگار عالمیان علی ما من باشد چون خدا شفاعت دهد مرا در امت من علی ما من شفاعت کند ای فاطمه کریم مکن که چون روز قیامت شود منادی ندا کند در احوال آن روز که با محمد بنکوه است چند تا برهنه خلیلان و بنکوبان در بیت برادر تو علی بن ابیطالب ای فاطمه علی مرا احسان میکند بر کلید های بهشت و شیعیان او را شکاران خواهند بود در روز قیامت چون این حدیث را برای او نقل کردم گفت ای فرزندانم تو از مردم کجائی گفت از اهل کوفه ام گفت از عربی با اجمع گفت از عربی پس سی جامه بمن داد و ده هزار درهم بمن عطا کرد و گفت ای جوان مرا شاد گردی و دیده مراد من گردی پس بسو تو خلعتی دارم گفت بفرما گفت چون فرما شود بنیامیدال فلان نامه بنیای برادر مرا که دشمن علی است پس من در تمام شب مشغول بودم که جمع شود و آن حالت را مشاهده کنم چون صبح شد بان مسجد رفتم و در وصف نماز ایستادم ناگاه جوانی آمد و ده تکه گوشت را به من داد و حمامه بر سر داشت چون بر کوع رفت حمامه از سرش افتاد و دیدم که سرش بر خول میماند و در پیش چون روی چون روی خود چون از نماز فارغ شایم دیدم که گفت ای جوان این چه مال است که در تو مشاهده میکنم پس گریست و گفت بیای خانه و بهم تامل خال خود را برای تو نقل کنم چون بخانه رفتم گفت من مؤذن فلان جماعت بودم و هر یک دو میان اذان و اقامت هزار مرتبه علی بن ابیطالب را سب میکردم چون روز جمعه میشد چهار هزار مرتبه سب میکردم پس روز جمعه بخانه آمدم و در همین ده که مینویسید نکتی کردم پس بیامان را در خواب دیدم و حضرت رسول و علی بن ابیطالب را دیدم که ایشان را اندشاد و خندان و حسن و عجب ایشان حضرت و حسن و عجب ایشان را است و ایشان را بودند کاسه نزد ایشان حاضر بود پس حضرت رسول گفت یا حسین مرا ببین ده چون ایشان را گفت این جماعت را ببین ده چون همه ایشان را گفت آن مردی که در این ده که تکبیر کرده است و را ببین ده پس گفت ای محمد زرد کوار مرا از منگنی که این مرد را ببین ده و او هر روز هزار مرتبه بوسه میزد که او است پس حضرت رسول نیز دانه من آمد و گفت لعن خدا بر تو یا حسین منگنی علی را علی از من گفت چو از شما میباید علی از من گفت پس اب دهان بر تو من انداخت و مرا پانزده روز گفت تو خیر خدا بخیر دهد بدو نیت خود را نیت بتو چون از خواب بیدار شده سر و رو بهم مانند سر و روی

میکنند و میگویند
چهار مرتبه

در بیان بعضی از مکاتیب اخلاق حضرت

۸۱

خول شده بود پس ابو جعفر و ائمه بن گفت که با این دو حدیث در دست قومت گفتیم نه گفت با سلمان و عقیل یافت و در میان
 نفاست بخدا سوگند که او را دوست نمیدارد و مکرثو منی و دشمن نمیدارد و مکرثو منی گفت اینها الا میرزا خان یکه که شیخی بکریم
 گفت بگو گفتیم چه میگوئی در حق کسی که چنین داشته باشد گفت باز کند او بگو ائمه است و همیشه در ائمه است که نه چه میگوید
 در باب کسی که فرزندان دیگر حضرت رسول را شهید کند گفت باز کند او بگو ائمه است و همیشه در ائمه است و لیکن طلب و
 پادشاهی عظیم است و آدمی فرزندان خود را برای پادشاهی خود میکشد بیرون و روایچه شنیدی برای مردم نقل میکنی **فصل**
در بیان بعضی از مکاتیب اخلاق آن حضرت عبا شریف است و عبا شریف است و عبا شریف است و عبا شریف است و عبا شریف است
 امام حسین بجهت از مساکین گذشت که عبا شریف بود و در نشسته بودند و نان خشکی در پیش داشتند و میخوردند و نان
 با ایشان رسانیدند حضرت را و دعوت کردند حضرت از آن سفر و آمد و فرمود که خدا ملکتر او را دوست نمیدارد و نور ایشان
 نشست و ایشان تنازل نمود و بروایت دیگر از ایشان خدا طلبید که این نان شما از تصدق است و تصدق بر من حرام است پس فرمود
 که چون من اجابت شما کردم شما نیز اجابت من بکنید و ایشان و اینخانه بزد و بچار نه خود گفت که هر چه برای ممانان عزیز بخیر کرد
 حاضر ساخت و ایشان را ضیافت کرد و انعامات فرموده و روانه کرد این شهر را شوب روایت کرده است که چون پادشاه بن زید
 بنیاد شد بمصر و فاضل حضرت امام حسین بنیاد او رفت و او را اندوه ناله یافت حضرت فرمود که ای پادشاه در مسیبت اندوه تو چیست گفت
 شصت هزار درهم فرض دارم اندوه من از آنست حضرت فرمود که قرض تو بر منست گفت بهتر است که بپرسم حضرت فرمود که بهتر
 از مردم تو قرض ترا داد بکنم و چنین کرد ایضا روایت کرده است که روزی فرزندی از شاعر بخدمت آن حضرت آمد و آنحضرت را
 مدح کرد و چهار صد شتر به او داد مردم گفتند که او شاعر فاضلی است چرا این مبلغ را با او دادی حضرت فرمود که بپسندم مال توان
 مال است که عرض خود را بان نگاه داری ایضا روایت کرده است که اعرابی بدینسان آمد و پرسید که کریم تر من مردم در مدینه کجاست
 گفتند حسین بن علی پس بچند آمد بدید که آن حضرت نماز میکند و شعری چند در مدح آن حضرت خواند چون آن حضرت از نماز
 فارغ شد فرمود که ای بقیع را بچیزی از مال حجاز مانده است بکنی بلی بیا و هزار دینار طلا مانده است حضرت فرمود که بیا و در
 که او حق است باین مال از ما پس بچانه رفت و در ایام مبارک خود را برداشت و چهار هزار دینار و در میان او بپسند و پشت در
 ایشان داد و شرم روی اعرابی و دست مبارک را از شکاف در پیرون کرد و آن روز با اعرابی داد و شعری چند در مدح و خواهی
 از اعرابی انشا فرمود اعرابی چون زود را بدید بگفت حضرت فرمود ای اعرابی گویا اگر شمردی عطای ما را اعرابی گفت نه ولیکن
 میگویم که دست با این جود و سخاوت کونه در میان خاک پنهان خواهند شد و مثل این را فخر از حضرت امام حسن و روایت کرده اند
 ایضا پسند معنی روایت کرده است که چون آن حضرت در صحرائی گریلا شدند شد بر پشت مبارک آن حضرت پشاه آمد بدید
 از حضرت امام زین العابدین از سبب اینها پرسیدند حضرت فرمود که از بسیاری مالها که از دست خود بر میداشت و در دستها
 بچانه های بیوه زنان و یتیمان و مسکینان میرد پشت مبارک پنهان کرده بود ایضا روایت کرده است که عبا لرحمن علیه بکی
 فرزندان آن حضرت و اسوره حمد بخوانم کرد چون کودک آنسوره را در خدمت حضرت خواند حضرت فرمود که هزار دینار طلا
 و هزار حله و زیبا و عطا کند و دهان و او را از مرد و او بد کند مردم گفتند مرد او این قدر نبود حضرت فرمود که این چه عطا
 میباشد و برابر آنچه او بخوانم فرزندان من کرده است ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که روزی بیان حضرت امام حسین
 و محمد بن الحنفیه بان حضرت نوشت که ای برادر من و پدر تو هر دو علی است و در پدر و زبانی بر من ندادی و مادریه خاطر
 و خرد و سواد است اگر مادریه نام پادشاه تمام روی زمین بود بیا و تو بمنرسند چون نامه مرا بخوانی بیا نزد من و مرا خوشنود کرد
 که مرا و از تری بفضل و احسان از من و السلام علیه و رحمه الله و برکاته حضرت چون نامه او را خواند در ساعت شوق نشا
 او کرد و او را از خود واضح کرد و ایند و دیگر میان ایشان کد و زنی واقع نشد ایضا از جماعت آن حضرت روایت کرده است
 که روزی در میان آن حضرت و ولید بن عنبه که حاکم مدینه بود منازعه شد در مرز غنای غامه و ولید را از سرش
 برداشت و بر کرد قش چپید و او را بر زمین کشید مردان گفت که هرگز ندیده ام که کسی برخاک چنین جراتی بکند و ولید گفت خفا
 او نشو و مرز غنای او بود حضرت فرمود الحال که اقرار کردی مرز غنای تو بچشیده و شجاعانها و مردانیکهای آن حضرت کد و

در بیان بعضی از مکاتیب اخلاق حضرت
 امام حسین علیه السلام

حجری که بلا ظاهراً مرشد زیاده از آنست که وصف توان نمود بعضی از آنها بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله و از زهد و عبادت
 آن حضرت روایت کرده است که پیش و پنج پنج پناه بجای آورد و شتران و بچه ها از عقب و می کشیدند و روزی بان حضرت
 گفتند که چه بسیار می روی و در کار خود فرمود که از عذاب قیامت ایمن نیست کسی مگر آنکه در دنیا از خدا نرسد و روایت
 کرده است که آن حضرت در صورت و سیرت شبیه ترین مردم بود بحضرت رسالت در شبهای تار نور و جبین مبارک این
 کرد و آن حضرت شایع بود و مردم آن حضرت و بان نور می شناختند در کشف الغم و روایت کرده است که آن حضرت روزی در
 خدمت حضرت امام حسین بودم که بر آن حضرت آمد و یکی از آن حضرت گفت که داشت حضرت فرمود که ترا ازاد کردم برای خدایت
 گفت بل طافه کل برای تویی و او را ازاد من کنی حضرت فرمود که حق بقدر میسر می آید که چون تحت کشند شما را تحتش بخت کند
 به منگو ترازان و تحت بنکوتر من آن بود که او را ازاد کنم انصار روایت کرده است که یکی از غلامان آن حضرت خبائثی کرد که
 مستوجب عقوبت کرد بد فرمود که او را بزنند گفت و لکاظهن الغبط و فرمود که دست از او بردار بد گفت ای یحیی القفا
 عن الناس فرمود که عفو کردم بر تو گفت و الله یحب المحسنین فرمود که ازاد کردم برای رضای خدا و در برابر آن چه بیشتر تو
 میدادم برای تو مقدر کردم این شهر شوب روایت کرده است که حضرت امام حسین فرمود که بهترین اعمال بعد از نماز داخل
 کردن سر در در فلک مؤمن است بروی که متضمن گناهی نباشد بد رشت که من دیدم روزی غلامی با سگی طعام بخورد من
 از سب آن پرسیدم گفت یا بن رسول الله من منموم بخوارم او را شاد گردانم شاید شادی او موجب شادی من گردد و زیرا
 که مالکی درم بود و میخواهم از دست او نجات یابم چون حضرت بن سخن را از غلام شنید رفت فرودان چو که مالک او بود
 و فرمود که دو نوبت در بازار ملا می دهم که غلام خود را بمن بفروشی بودی گفت من غلام و افدای کامهای تو کردم که برداشته
 و بخانه ما آمد و من بتان را بیا و مندم و مال را بیا و پس بدم حضرت فرمود که مال را بیا و بخشیدم خودت گفت قبول کردم
 و غلام بخشیدم حضرت فرمود که غلام را ازاد کردم و ما طارنا یا و بخشیدم زن بودی گفت من نیز مسلمان شدم و این خانه را بمن بخشید
 این طاروس روایت کرده است که گفتند بحضرت علی بن ابی طالب که چه بسیار کم است فرزندان بد و تو حضرت فرمود که من در تقییم که چه
 گونه متولد شده ام پدرم در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز میکرد و جمیع اهل بیت او روایت کرده است که اعراب به خدمت حضرت
 امام حسین آمد گفت یا بن رسول الله ضامن دینی شده ام و ازادای آن عاجز گردیده ام و با خود گفتم که باید سوال کرد از کرم ترین
 مردم و کسی که بر ترا اهل بیت رسالت جان ندارد حضرت فرمود که ای اعراب من سه مسئله از تو سوال میکنم اگر یکی را جواب
 ندهی و ثلث آن مال را مندم و اگر همه را جواب کنی جمیع آن مال را مندم اعراب گفت یا بن رسول الله چگونه روا باشد که
 مثل شما کسی از مثل من سوال کند و مال آنکه تو از اهل علم و شرف حضرت فرمود که شنیدم از جدم رسول خدا که معروف را بقدر
 معرفت سوال می باید کرد اعراب گفت هر چه خواهی سوال کن اگر دادم جواب میکنم و اگر ندادم از تو میسریم حضرت فرمود که
 کدام یک از اعمال بنکوتر است گفت یا بن خدا فرمود که نجات از مهالک بچه چنان حاصل میشود اعراب گفت با اعتماد بر خدا فرمود که
 زینت آدمی در چه چیز است اعراب گفت علی که با آن برد باری باشد فرمود که این را ندانسته باشد زینتش در چه چیز است گفت
 در مالی که با آن مرز و جوان مردی نماید فرمود که اگر این را ندانسته باشد فقر و پریشانی که با آن خبر نماید فرمود
 که اگر این را ندانسته باشد اعراب گفت که طاعقه از انسان بزرگوار و او را بشویند که او اهل بیت غیر این ندارد پس حضرت خندید
 و کبته زری که هزار دینار و آن بود نزد او انداخت و آنکس خود را با و داد که نیکن آن بد و هفت درهمی او زد و فرمود
 که این طلا را بقرض خواهان خود بده و این آنکس را در نفقه خود خرج کن اعراب اینها را برداشت و گفت خدا جبرمیداند که رسالت
 و امامت را در کجا قرار دهد محمد بن العباس در تفسیر خود روایت کرده است که مرعی بحضرت امام حسین گفت که در تو تکبری هست
 حضرت فرمود که کبر یا بزرگواری مخصوص خداوند عالم است و دیگری و او را نیست آنچه من دارم عزت حقست میسر می آید
 که فلقه الغرة و رسوله و التومنین یعنی از برای خداست عزت و برای رسول او و از برای مؤمنان کلینی شنیدم معجزه حضرت صا
 روایت کرده است که حضرت امام حسین و پدر مبارک خود را بختا و کم خضاب میفرمود و پسند های غیر دیگر روایت کرده است که
 چون حضرت امام حسین شنید شد و در پیش پادشاه آن حضرت رنگ خضاب جویند بود در کتاب خجاج روایت کرده است که

